دانشگاه فردوسی

دانشکده الهیات و معارف اسلامی

پایان نامه تحصیلی

ترجمه

قسمتی از کتاب البصائر النصیریه فی علم المنطق

براهنمائی :

استاد گرامی جناب آقای دکتر یزدی مطلق

نگارش :

محمّد اخلاص

سال تحصیلی ۲۵۳۶ - ۲۵۳۵ شاهنشاهی





تقـــــــدیم بـــــه :

استادعزیزم جناب آقای دکتر محمود یزدی مطلق که هیچگاه از راهنمائی های مفید خوددریغ نفرموده وهمواره مشوق اینجانـب بوده اند .





بسمه تعالـــــــی

(مقد مـــه)

تعریف منطـــق :

ازطرف هریك ازکسانی که‌به" منطق " پرداخته‌اند ،تعریفی پیشنهاد گردیده‌است. ولی تعریف رایج ومشهود منطق که‌اندك اختلافی بـا تعارف دیگرداردا ینست که"المنطق آله قانونیه‌تعصم مراعاتها الذّهن عن الخطاء فی الفکر" یعنـی : منطق آلتی است قانونی که‌بکاربستـــن آن ،ذهن‌راازخطای درفکرمحفوظ میدارد .

معمولا " منطق رابه " منطق صوری" و " منطق علمی یامتدلژی" تقسیم میکنند . درمنطق صوری‌قوانین‌عمومی حکم واستدلال‌بیان‌میگـــــردد. یعنـی اینکه صورت حکم واستدلال ،باید ازقوانین‌عمومی فکرمانند قانون توافق فکربشرباخود وعدم تناقض‌تبعیت کند . پس درتعریف‌منطق‌صوری میتوان‌گفت که‌مطالعه‌وعلم مطابقت فکرباخود میباشد .

امّادرمنطق علمی ازماده‌فکربحث شده‌وقوانین‌خصوصی راکه‌فکربرای‌یافتـن حقیقت درموارد خاصّی ،باید ازآنهاتبعیت کند ،موردتوجه‌قرارمیدهد . این‌قسمت ازمنطق چونکه‌روشهای‌علوم رامورد مطالعه‌قرارمیدهد میتـوان آنرا" شناخت روشهای‌علوم " یا " متدلژی " خوانـــد .

هرچند درمورد واضع منطق اختلاف است ولی این‌مسلم است که‌بــــرای

اولین بار " ارسطو — ۳۲۲ — ۳۸٤ ق م " فیلسوف یونانی قواعد آنرا بصورت یک عملی درآورده است. منطق ارسطو تا مدت زمانی دراز، تنها وسیله کشف وسنجش حقیقت بوده است. استدلال صحیح درمنطق ارسطو قیاس میباشد. قیاس عبارتست از ترکیب چند قضیه، که از آنها قضیه دیگری ضرورتا" استنتاج میشود.

در قرون جدید فیلسوفان از جمله فرانسیس بیکن، استقراء را که در آن استدلال از ملاحظه چندین نمونه جزئی شروع شده و به اصل کلی میرسد، نیز مورد توجه قرار داده اند. اصولا" منطق در قرون جدید تغییرات مهمی یافته بسیاری از مباحث آن حذف ومباحثی دیگر بر آن افزوده شده است، بطوریکه منطق جدید دارای اختلافات زیادی با منطق قدیم میباشد. تقسیم منطق به " قدیم " و " جدید " نیز از همین جاست.

بحث کتاب حاضر، درمنطق قدیم میباشد. این رساله ترجمه کتاب " بصائرالنصیریه فی علم المنطق " بوده که زین الدین عمربن سهلان ساوی آنرا تألیف و " محمد عبده " بر آن حاشیه نوشته است. وآنچنانکه در صفحه اول کتاب مذکور مشخص است، در سال ۱۸۹۸ — م در زمره کتب درسی دانشگاه معروف الازهر قرار گرفته است.

ازآنجائیکه . رساله حاضر، اولین ترجمه ای است که اینجانب اقدام به ترجمه آن نموده است طبعا" دارای نواقص واشتباهاتی خواهد بود .

از اینـــروزحمت راهنمائی آنرا استاد گرامیم جناب آقای دکتـــر — محمود یزدی مطلق تقبل فرموده‌اند .

درخاتمه لازم میدانم که‌بعنوان قدردانی اززحمات وراهنمائی های استـــاد عزیزم سپاسگزار بنمایـــم .

محمّد اخـــلاص

دانشجوی سال چهارم فلسفه

۱ر۹ر۲۵۳۵

" بسم الله الرحمن الرحیم "

فصل هفتم :

بررسی قضایای کلی وجزئی در قضایای موجهه ومطلقه وبیان اینکه درکلیات دوام مقتضی ضرورت است:

لازمه قضیه کلیه حمل بر تمام افراد وبرای کلی بودن آن شرایطی درجانب موضوع ومحمول وجود دارد جز اینکه اختلافی در شرایط جانب موضوع هیچکدام از قضایا نیست . لذا ابتدا از شرایط موضوع شروع کرده ، وبجای موضوع ومحمول یکی از حروف الفبا را آورده تا معلوم شود که حکم در قضیه مختص بماده ای غیر از ماده دیگر نیست . پس وقتی که گفته میشود " تمام ب ، ج است " مقصود از آن کل جمله نیست . همچنین غرض از " کل انسان " کل مردم وانسان کلی نیست بلکه مقصود فرد فرد انسان بوده وحکم روی انسان بطور جمعی غیر از حکم روی افراد است زیرا گاهی حکمی بر انسان بطور جمعی صحیح بوده ولی همان حکم روی افراد صحیح نیست وبالعکس همچنین گاهی حکمی روی انسان کلی صحیح بوده ولی حملش بر افراد درست نیست واین مطلب درگذشته روشن شده است .

وقصد ما از " هر انسانی حیوان است " انسان از حیث انسان بودن ، بدون قید کلی وجزئی ویا مجموع یا فرد فرد نیست بلکه مقصود آن چیزی است که بآن انسان گفته میشود چه آنکه واقعاً انسان هم باشد ویا آنکه واقعاً انسان نبوده وفقط نامش انسان باشد . این را هم درگذشته روشن ساخته ایم . ونیز منظور ما از —

انسان آن نیست که دائماً انسان باشد ، بلکه مقصود ، اینست کـه دائم یاغیر دائم انسان است . همچنین غرض از انسان این نیست گفتـــن انسان باوصحیح وممکن باشد ، بلکه غرض انسان بالفعل است و بالفعل هـم وجود خارجی انسان نیست بلکه اعم از وجود خارجی ووجود ذهنی اوست . زیرا آگاهی برای یك شئی اصلاً وجود خارجی نیست ویاکه اگرهست ، توجـه بآن نمیشود . مثل اینکه بگوئیم " هرکره‌ای احاطه دارد به ساحت دارای ـ بیست قاعده مثلثه " که در اینجا توجهی بوجود خارجی کره نیست پس غرض از " هر انسان حیوان است " هر انسانی است که عقلاً متصف به انسانیـــت بالفعل باشد . حال این بالفعل نسبت بوجود خارجی باشد ویا در پیش عقل ، دائمی باشد یا در وقتی از اوقات . این قضیه کلیّه در جانب موضوع است .

ولی جانب محمول بحسب قضایای موجّهه ومطلقه تفاوت دارد : در ضروریات غیرمشروطه اعتبار حکم مادام که ذات موضوع وجود دارد ، میباشد . البتّـه نیازی بآوردن این قید در قضییه نیست . پس معنای " هر انسانی حیوان است " اینست که هرآنچیزی که مطابق توصیف ما انسان باشد ، متصف بحیوان هـــم هشت ، مادام که انسان دارای ذات است .

شروط ضرورت ، در ضروریات مشروطه بیان میشود . مثلاً (هرچه کعب باشد ج است) مادام که موضوع متصف به اوصاف معتبره‌اش باشد . وممکن است که آن ، وصف دائمی موضوع ، مادام که موضوع موجود است بوده ، ولی ما توجهی بدوام

موضوع نداشته باشیم، بلکه توجه ما بدوام وصف باشد چه دائمی باشد به دوام موضوع وچه نباشد .

درضروریات مشروطه ، شرط ضرورت بصورت دیگری بیان میشود که مادام که محمول است ویا وقت معینی میشود چنانچه وقت شرط ضرورت باشد و یاوقت، معینی نمیشود اگرشرط ضرورت عدم تعینی وقت باشد .

ولی درممکنات گفته میشود : هرچیزیکه " ب " است بادارابودن شرایط جانب موضوع ممکن است به امکان عام یاخاص ویا احض " ج " باشد ، هم چنانکه قبلاً آنراشرح داده ایم . اینها همه درصورتی است که جهت قضیه درآن تصریح شده باشد واما اگرجهت تصریح نشده باشد ، پس حکم محمول درقضیه یاثبوت برای موضوع میباشد بدون هیچ قید زائدی (نه دوام ونه غیر آن ونه وقت معینی ونه غیرآن) ویابرای افراد موضوع ثابت است ، چه دریکوقت وچه دراوقات مختلفه بحسب اختلاف درخود افراد . زیرابرای هر فرد وقتی است وتمام این قیود خارج ازمقتضای قضیه است .

عده ای مطلق بودن قضیه را اینطورتفسیرکرده اند که موضوع باشرایط جانب موضوع بوده ودیگرازهیچ قیدی از دوام وغیرآن ویاازوقت معینی وغیره ویا ازیکوقت ویااوقات مختلفه سخنی نباشد .

اینچنین قضیه ای هم شامل ضروریه وهم شامل غیرازآن میباشد . ولی عده ای دیگر درمطلق شرط کرده اند که حکم ضروری بمعنای مادام که ذات موجود

است نبوده ودر نتیجه ، تفسیر اطلاق قضیه بحسب ضروریات مشروطه با اضافه یک قیدی ویا شرطی میباشد وآن اینکه ، در تحت معنای مطلقه چیزهائیکه شرطش موضوعیت موضوع بوصفی دائمی است ، داخل نشود . چونکه اگر دائمی هم مانند غیر دائمی داخل آن باشد مطلقه معنای عامی را بخود میگیرد که آنهم رای دسته اوّل میباشد .

بنابر عقیده دسته دوم معنای قضیه " هر ب ، ج است " اینست که هر " ب " هر طور باشد " ج " است ، نه دائما " ، بلکه در یکوقتی از اوقات ویا مادام که موضوع موصوف باوصاف خود بوده ویا مادام که محمول ، محمول است ویا در وقتی معینی ویا غیر معینی .

گروه دیگری در غیر دائمی بودن واختصاص داشتن حکم به وقتی از اوقات با گروه دوّم موافقت نموده اند . ولی آنوقت یا زمان راگذشته ویا زمان حال تعیین کرده اند که در اینصورت معنای " هر ب ، ج است " این است که هر " ب " که در زمان گذشته ویا حاضر موصوف به " ب " باشد ، متصف به " ج " در همان وقت وجودش میباشد . بنابر عقیده این گروه مطلق بودن به اعتبار حصول زمان گذشته ویا حاضر در وجود خارجی موضوع وضروری به اعتبار زمانهای سه گانه وممکنه به اعتبار هر وقت مفروض از آینده میباشد . همچنین به عقیده اینها قضیه " هر حیوانی انسان است " صادق میباشد چون امکان دارد که روزی تمام انواع حیوانات بجز انسان از بین بروند .

نیز بنابعقیده اینها قضیه "هر انسانی حیوان است" غیرضروری است بلکه بنابعقیده هرسه دسته چونکه امکان دارد. در وقتی از اوقات نوع انسان بکلی از بین رفته وموجود نباشد، وچیزیکه وجود دائمی نداشت ضروری نخواهد شد.

تذکر: ما در این کتاب، قضیه را بعقیده دسته اول مطلقه وبعقیده دسته دوم که ضروری را خارج کرده اند وجودی وبعقیده دسته سوم وقتی نام میگذاریم.

بررسی کلیه سالبه در جهات:

حق قضیه سالبه در سلب مطلق وموقعی که تصریح به جهت نشده باشد این است که، شامل تمام افراد موضوع شود. یعنی هرچیزیکه موصوف به "ب" است هرطوریکه باشد. در اینجا دیگر نه بیان وقت شده است ونه حالت. همچنین در آن دائم ویاغیر دائم روشن نشده است. ولیکن لغت هائی راکه مانند فارسی وعربی میشناسیم، در سلب مطلق یک چیزی را مازاد بر این معنی میرساند.

زیرا لفظی که در عربی برای این معنای سلب مطلق بکار میرود "لا شئی" ودر فارسی "هیچ" میباشد. مانند، "شئی من الانسان بحجر" یعنی هیچ انسانی سنگ نیست وهردو کلمه معنای علاوه ای را میرسانند. آن معنای علاوه این است که، هر سنگی مادام که انسان موصوف به انسانیت است از انسان سلب شده است، بطوریکه اگر یک فرد هم موصوف به انسانیت باشد وسنگ بودن از او سلب نشده باشد، دیگر قضیه "هیچ انسانی سنگ نیست" کاذب خواهد شد. واگر بخواهیم که سلب

مطلق‌ارسانده‌ولی دلالت برزیادی نداشته‌باشد قضیه‌رابصورت "کل انسان‌لیس بحجر" (هرانسانی سنگ نیست) ویابصورت "کل انسان یسلب عندالحجر" (هرانسانی ازاوسنگ بودن . سلب میباشد) ادا مینمائیم ، ودیگردرآن‌بیان‌وقت ویاحالتی نمیشود .

ودرقسم سلب وجودی که‌یک قسم مطلق خاصی است ،قضیه راباینطور ادامینمائیم "کل انسان‌ینفی عندالحجرنضیا" غیرضروری‌ولا دائم " یعنی ازهرانسانی سنگ بودن . بطورغیرضروری‌ونه‌دائمی نفی میشود . امّاّدر ضروره فرقی بین‌این‌دوتعبیرنیست وهمچنین‌درامکان ، مگرازآن‌جهت که قبلا" شرحش‌راداديم .

مثلا" درضروری وقتی میگوئیم" بالضروره لا شئی من‌الا نسان‌بحجر"ضرورت باعموم‌سلب وحصری که‌ازقضیه‌مفهوم است ،برخورد میکند . وابدا"متعرض فردفردانسان‌نبوده‌مگربالقوه که‌هرفردی موجود شود ،این‌قضیه اورادربر میگیرد ولی اکنون‌روی‌تمام افراد نرفته‌است . ووقتی میگوئیم" کل انسان‌بالضروره لیس بحجر" ضرورت برخورد به‌سلب ازفردفرد افراد انسان‌است .

حال‌شناختن‌راکه‌نسبت به‌کلیه موجبه‌وسالبه‌پیدا کردید باجزئیه‌سالبه‌وموجبه قیاس نمائید . باید تفاوت که‌دوام سلب ویاایجاب درجزئیات‌گاهی بدون ضرورت است . مثل اینکه‌گاهی برای‌بعضی ازمردم اتفاق میافتدکه‌پوست بدنشان‌سفید باشد مادام که‌موجوداست ودرعین‌حال‌ضرورت ندارد . ولی

ولی درکلیات ضرورت خود دوام حکم دردرتمام افراد است لذا در کلیات دوم حکم بدون ضرورت تصوّر ندارد .

بعضی هاگمان کرده اند که درکلیات حکم غیرضروری اصلاً وجود ندارد در — صورتیکه اینطور نیست . زیراکه درکلیات هم حکمی که چه به ایجاب وچه به سلب برای تمام افراد آن درصورت دارابودن افراد دروقت معینی ویاغیرمعینی لازم باشد پیاد میشود . مانند طلوع وغروب برای ستارگان وکسوف وخسوف برای ماه وخورشید ودروقت غیرمعینی مانند تنفس برای هرفرد انسانی که بدنیاآمده است . این گمان ازآنجا ناشی شده است که طبق نظرگروهی محل وحکم درکلیات دائمی است ودائمی بودن کلیات هم ضروری است . بنابراین نتیجه گرفته اند که حمل درکلیات ضروری است . ولیکن دراین قضیه صغری اشتباه است ، چونکه ، هم اکنون بیان گردید که درکلیات حکم وحمل غیردائمی برای تمام افراد دروقت معینی ویاغیرمعینی وجود دارد .

تذکّر :

۱ — ممکن است حکمی وحملی برای بعضی ازافراد کلی ضروری بعضی دیگر غیرضروری باشد . مانند حرکت که بعضی ازاجسام بالضروره ومادام که موجود هستند ، متحرکند . وبعضی دیگربوجودغیرضروری متحرك بوده وحرکت عده ای دیگربامکان غیرضروری است . واصلاً حکم بضرورت حرکت برای بعضی ازاجسام ناشی ازدوام نیست ، چونکه روشن گردید که دوام درجزئیات بسبب

ضروری شدن واقعی نیست، هرچند که دوام سبب ضروری شدن عرفی میباشد مثل اینکه گفته میشود بعضی از مردم سفید پوستند مادام که موجودند. وگاهی هم دوام سبب ضروریت بوده، ازجهت اینکه فلان جسم، طبیعت نوعیش مستحق فلان حکم مثلاً " حرکت، میباشد. اینجاست که حکم بضرورت — عرفاً " یا استحقاقاً " میشود.

تذکـــــــــر : ۲ =

گفتن " بعضی ب، ج است " صادق میباشد، گرچه " ج " بـــودن در مقدار خالصی اززمان باشد نه همیشه. واگر درست باشد که هر بعضی " ب " ج " باشد، پس در هر بعضی، " ج " بودن صادق است. وهرگاه که ایجاب " هر بعضی ب " ، ج " است) درست شد، پس هرفرد فرد " ب " ، " ج " است هـــم درست میباشد. مثلاً " " دربعضی " ب " ، (ج)است " معلوم نیست کدام بعضی لـ درنتیجه ممکن است هربعضی دروقتی چنین باشد ودرنتیجه هرفردی — این امکان را دارد، جزاینکه باید دید کدام بعضی درخارج چنین شده است. پس درایجاب مطلق، عموم که هرفرد فرد را درهروقتی شامل شود، شـــرط نشده است.

تذکـــــــــر : ۳ =

عام ترین قضایا، ممکنه عامه است که هم موجود ضروری وغیرضروری را وهم معدوم ممکن الوجود را شامل میگردد. پس ممکنه عامه ازمطلقه عامه شامل تراست

چونکه مطلقه عامه فقط شامل موجود است وممکنه خاصه از مطلقه وجودیه شاملتر است، چونکه هم موجود غیرضروری وهم غیرموجود ممکن الوجود را در برمیگیرد . درصورتیکه وجودی فقط شامل موجود غیرضروری میباشد .

تذکـــــــر : ٤ =

قضییه مطلقه ازقضایای موجهه نیست، چونکه گفته شد که ،جهت لفظی است علاوه بر موضوع ومحمول که دال بر ضرورت ویاعدم ضرورت است . وهرگاه که قضییه ای خالی ازاین لفظ بود موجهه نخواهد بود . ولی اگرکسی منظورش ازجهت ،هرحالتی است که برای قضییه است ولوخالی بودن آن ازلفظ مذکور ماباا وتزاعی نداریم . ولی باید دانست که این شخص باما مخالف نیست زیرا که او ،ازموجهه وغیرموجهه غیرازآنچه راکه مامنظورکرده ایم ،مورد نظـــر قرارداده است.

اگرلفظ اطلاق درقضییه تصریح شده باشد ،بعید نیست که بنابررای مـــا ، قضییه موجهه حساب شود .

فصـــــل هشتـــم : تناقـــــض
===========

تناقض نوعی ازتقابل میباشد که درفن دوم ازمقاله اوّل شرح داده شد .
تناقض اختلاف دوقضییه ازحیث سلب وایجاب بوده ،که ازآن اختلاف ،صدق یکی وکذب دیگری لازم آید . گاهی درقضییه درچند چیز اتفاق دارند .
۱ ــ موضوع هردولفظاً ومعناً یکی باشد . ۲ ــ محمول هردولفظاً ومعناً

یکی باشد ۳ ــ هرد وکلی یا جزئی باشند ٤ ــ هرد وبالقوه یا بالفعل باشند ٥ ــ اتفاق درشرط داشته باشند ٦ ــ اتفاق درنسبت واضافه ۷ ــ اتفاق درزمان ۸ ــ اتفاق درمکان واگردریکی ازاینها اختلاف داشتند دیگرلازم نیست که درصدق وکذب اختلاف نمائید ، مثل اینکه درموضوع اختلاف داشته باشند ، مثلا گفته شودکه " عین بینا است ــ عین بینا نیست " واز عین اول همین چشم مورد نظرباشد واز عین دوم طلا ، پس دراینصورت متناقض نیستند بلکه هرد وصادق میباشند . ویادرمحمول اختلاف دارند ــ مانند گفتن " زید عادل است ــ زید عدل نیست " وازعدل اول " عادل بودن منظورگرد د وازعدل دوم " عدالت " واینکه زید عادل هست ولی خود شعدالت نیست . دراینصورت هم متناقض نبوده ، بلکه هرد وصادق میباشد . ویا اختلاف درجزء وکل است . مثلا " زنگی سیاه است ، زنگی سیاه نیست " که مراد اززنگی اول این است که پوستش سیاه است ومراد ازدوم این که دندانها و گوشتش سیاه نیست . ویادراضافه اختلاف است . مثلا " فلانی بنده است ــ فلانی بنده نیست " وازاول مقصود اینست که بنده خدا است وازدومی مقصود اینست که بنده کسی نیست . پس هرد وصادقند .

اختلاف درقوه وفعل مثل " شراب ، مسکراست یعنی بالقوه ــ وشراب مسکر نیست بعضی بالفعل " . اختلاف درزمان مانند " پیغمبر (ص) بجانب بیت المقدس نمازخواند " یعنی قبل ازتغییرقبله و"پیامبربجانب بیت المقدس

نمازخواند " یعنی بعد از تغییر قبله . اختلاف در مکان مانند "زید متحرك است " یعنی روی زمین و " زید متحرك نیست " یعنی در کرات دیگر اختلاف در شرط مانند " شئی سیاه نیروی دید را جمع میکند " یعنی مادام که سیاه است و " شئی سیاه نیروی دید را جمع نمیکند " یعنی آنگاه که سیاهی از آن زایل شود .

د و قضییه اگر شخصیه وجزئیه باشند در تناقض آنها همین چند شرط کافی است ولی اگر محصوره باشند ، شرط " اختلاف در کمیت " بآنها افزوده میگردد .

اختلاف در کمیت یعنی کلی ویا جزئی بودن قضییه آنچنانکه در کیفیت یعنی سلب وایجاب اختلاف دارند — ولیکن اگر در کمیت اتفاق داشته باشند ممکن است که در صدق وکذب نیز اتفاق داشته باشند .

اتفاق در کذب مانند د و کلی در ماده " ممکن که به متضادین موسوم مانند "هر انسانی کاتب است " و " هیچ یك از مردم کاتب نیستند " اینجا هر د و قضییه کلیه کاذبند . علت اینکه این د و را متضادین گفته اند اینست که ضدین اجتماع وجودی باهم ندارند ولی ممکن است هرد و مرتفع شوند وهمچنین اجتماعشان در کذب نیز ممکن است مانند " زید سفید است " و " زید سیاه است " که ارتفاع وکذبشان هرد و ممکن میباشد . ولی اجتماع در صدق ندارند یعنی که هرد و راست باشند . این د و قضییه چونکه ، اجتماع در کذب داشته واجتماعشان مانند : اضداد متصور نیست ، لذا متضادین نامیده شده اند . اجتماع در—

صدق مانند دوجزئیه درماده ممکن که موسوم به " دوقضیه داخله درتحت تضاد " هستند مانند " بعضی مردم کاتبند " وبعضی مردم کاتب نیستند که هردو صادقند . دوقضیه کلیه که اختلاف درکیفیت واتفاق درکمیت داشته باشند ، درصدق وکذب درماده وجب ، اختلاف پیدا میکنند . مانند "کل انسان حیوان" که صادق است ومانند " شئی من الانسان بحیوان " که کاذب است. درماده ممتنع مانند "کل انسان حجر" و" لا شئی من الانسان به حجر" که اولی کاذب ودومی صادق میباشد درماده واجب موجبه همیشه صادق وسالبه همیشه کاذب میباشد ودرماده بعکس است. ومعلوم است که این تقسیم صدق وکذب درماده واجب وممتنع ازنظر صرف گفتار نیست بلکه بخاطر اصل ماده است والا آنجاکه بحسب نظر ما گفتار باشد ، دیگر بحسب اختلاف مواد اختلافی حاصل نمیکند . دوقضیه مهمله چونکه بمنزله دوجزئیه اند پس تناقضی بینشان نخواهد بود ، زیراهمانند دوجزئیه درماده ممکن صدق خواهند داشت.

دوقضیه متفق درکیفیت ومختلف درکمیت که متداخلین نامیده میشوند اگرهر درماده واجب هردو وموجبه باشند هردو صادقند مانند : "کل الانسان حیوان - بعض الناس حیوان" ودرممتنع هردو وکاذبند مانند "لیس بعض الناس بحجر" ودرواجب هردو وکاذبند مانند " لا شی من الناس بحیوان - لیس بعض الناس بحیوان" ولی درماده ممکن ، درصدق وکذب اختلاف پیدا میکنند ، ولیکن صادق

ولیکن صادق ، چه در موجبه وچه در سالبه جزئیه است نه کلیه این تقسیم صدق و کذب نیز بحسب ماده است نه بحسب صرف گفتار . نتیجه ایکه در مسئله تناقض گرفته میشود اینست که در تناقض دوقضییه مخصوصه اختلاف در سلب وایجاب واتفاق درهرچیز دیگر کافی است . ولی در محصورات با اختلاف در کیفیت اختلاف در کمیت هم شرط میباشد . ولی در شرایط دیگر نه در محصور ونه در مخصوص بحثی نیست . اگر در تناقض رعایت همین شرایط بشود معلوم خواهد شد که نقیض هر قضییه ای یک قضییه بیشتر نیست ، زیرا محمول واحد از موضوع واحد از جهت واحد ه باسور واحد امکان ندارد که دو بار سلب ونفی ویا دو بار اثبات و ایجاب گردد .

اکنون با توجه به اینکه اتحاد زمان شرط در تناقض بوده و رعایت آن در قضایای مطلقه وموجهه حقیقتاً خالی از اشکال نیست ، بناچار نقیض هریک از قضایای مطلقه وموجهه را بیان میکنیم :

مطلقه : بنابر مشهور نقیض مطلقه از جنس خود او میباشد ولی حق بخلاف این قضاوت میکند : نقیض موجبه کلیه مطلقه ، سالبه جزئیه دائمه است ، زیرا ، وقتی حمل در قضییه مطلقه جائز باشد که دائم ویا غیر دائم باشد معین الوقت وغیره باشد ، افراد موضوع در یک وقت شریک بوده ویا نبوده بلکه اختلاف داشته باشند ، در نتیجه جائز است که چه ایجاب وچه سلب غیر دائم بوده وزمان یکفرد غیر از زمان فرد دیگر باشد وبالنتیجه اختلاف در صدق وکذب نداشته ، بلکه گاهی

همه‌صادق‌باشند . پس نقیض مطلقه‌باید چیزی‌باشد که‌شامل‌تمام ازمنه‌ای باشد که‌ممکن‌است مطلقه آنراشامل‌گردد .وآن‌یادائم است ویاضـــروری ولی ضروری‌که‌نمیشود زیراکه‌گاهی موجبه‌بعلت اینکه‌محمول ازبعض افـــراد باتفاق ویاامکان‌اخص دائم سلب میشود ،کاذب درمیآید . پس‌کذب در موجبه‌مطلقه‌به‌سلب جزئی ضروری‌رفع نمیشود بلکه ،سلب جزئی ضروری‌هم خود ،کاذب است وصدق فقط درسلب جزئی امکان‌اخص است.

پس سلب باید طوری‌باشد که‌ایجاب مطلق رارفع کندتادرنتیجه‌سلـــب امکانی اخص صادق باشد وآن‌کارهم فقط ازدائم ساخته‌است.دوام در— جزئیات هم که‌واجب نیست ضروری‌باشد ،بلکه‌ممکن‌است که‌نباشد .

نقیض سالبه‌کلیه‌مطلقه ،موجبه‌جزئیه‌دائمه‌است ونقیض موجبه‌جزئیه‌مطلقــه سالبه‌کلیه‌دائمه‌است. دراینجااشکالی وجود دارد که‌درموجبه‌کلیه‌نبود . چونکه‌فرض مااین‌بود که‌موجبه‌کلیه‌کذبش بوسیله‌سلب شدن حمل ازبعضـــی افراد دائماً بالامکان‌الاخص میباشند درصورتیکه‌دراینجااین‌نحوه‌کـــذب نیست. زیراسالبه‌جزئیه‌ممکنه ،موجبه‌جزئیه‌مطلقه‌راتکذیب نمینماید .واگر کذب کلیه‌موجبه‌رابااین‌نحوفرض کنیم که ،حمل ازکل‌افراد دائماً بالامکان— سلب کلیه‌موجبه‌رابااین‌نحوفرض کنیم که ،حمل ازکل‌افراد دائماً بالامکـان سلب شود ،دراینصورت بافرض قبلی ماکه‌دوام درکلیات بجزضرورت نیست خلاف درمیآید .

پس از اتمام این بحث ها این نتیجه بدست میآید که نقیض موجبه جزئیه مطلقه سالبه کلیه ضروریه است. ولیکن اگر سالبه کلیه ضروریه، سالبه کلیه دائمه هم فرض شود باز صدق دارد چونکه سلب کلی دائم ملازم با ضرورت است همچنین نقیض سالبه جزئیه مطلقه، موجبه کلیه دائمه است. ونقیض موجبه کلیه وجودیه، جزئیه ای است که سلب وجود کند مانند "کل ب ج" که نقیضش «لیس بالوجود کل "ب" ج" میشود. البته همانطوریکه قبلا" هم معلوم شد سالبه وجودیه است کذب موجبه کلیه وجودیه و رفع آن بوسیله سلب، گاهی باینست که حق ایجاب ضروری بوده است نه ایجاب وجودی در مورد همه افراد ویا در مورد بعضی افراد وگاهی هم کذبش بخاطر اینست که حق سلب، ضروری بوده است درباره همه افراد ویا در مورد بعضی از افراد. همچنین گاهی هم کذبش بدین علت بوده است که حق سلب محمول از موضوع دائما" بالا مکان بوده است. واضح است که سلب ضروری وسلب ممکن هردو در سلب دائم اشتراک دارند. همچنین ایجاب دائم بر ایجاب دائم وضروری صادق است. مطلبی هست وآن اینکه ایـــن ایجاب وسلب ها را نمیتوان دریک عبارتی جز در سلب وجود گرد آورد، پس نقیض موجبه کلیه وجودیه، جزئیه سالبه الوجود است که همان "لیس بالوجود کل "ب" ج" بوده ولازمه این نقیض اینست که پس بعضی "ب" یا ضروری ودائم است ایجاب "ج" برای آن ویا سلب "ج" از آن ضروری ودائم است ویا "ج" از آن بعضی "ب" دائما" سلب میشود. گرچه افضل المتاخرین (ابن سینا) دراشارات حکم

باین کرده است که ایجاب ویا سلب "ج " از بعضی "ب" ضروری است وتمام نسخه‌های اشارات راکه ملاحظه کردیم دراین باره توافق دارند ، ولیکن خود مطلب همان بود که مابیان کردیم . کذب کلیه سالبه وجودیه یا بخاطر اینست که درطرف صدق ایجاب ضروری برای تمام ویا برای بعضی ازافراد بوده است ویا درطرف صدق ، ایجاب دائم غیرضروری دربعضی افراد است . ویا اینکه سلب ضروری درتمام ویا بعضی افراد بوده است وچون برای این قضایای سه‌گانه ایجاب واحدی که هرسه درآن مشترك باشند نمییابیم ، آن چنانکه درآنجا سلب واحدی بنام سلب الوجود رایافتیم ، پس بناچار باید بگوئیم که نقیض سالبه کلیه وجودیه "لیس بالوجود " میباشد . مانند (لا شئی من "ب" "ج ") که نقیضش (لیس بالوجود لا شئی من "ب "ج ") بوده ولازمه این نقیض اینست که (بعضی "ب" دائما "، ج ، است) ویا (بعضی ب بالضروره "ج "نیست) ونقیض قضیه بعضی ب ، ج است بالوجود "بالوجود شئی از ب ، ج نیست" ولازمه این نقیض اینست که یا بالضروره هرفرد ب ، ج است ویا ج از هرفرد دائما "سلب دارد وهیچ فردی از ب ، ج نیست . ونقیض قضیه "بعضی ب ، ج نیست" هرفرد ب دائما "ج است" ویا " هرفرد ب . بالضروره ج نیست" میباشد . بااین بررسی که یادآور شدیم معلوم میگردد که قید دائم راباید درلازم نقیض مطلقه عامه ووجودیه بکاربرد بااین تفاوت که درمطلقه عامه کافی است که دراصل نقیض آورده ودرکیفیت مخالف آن باشد . ولی دروجودیه قید دوام خود نقیض نیست ، بلکه لازم نقیض بوده ودرلازم هم دراینکه موافق ویا مخالف درکیفیت باشد ، مردد

است ، پس چون لا زم مورد بین قضیه مخالف وموافق است باید قید دوام راهم
در موافق وهم درمخالف ذکرنمود . ولی درمطلقه عامه که لا زم مورد، نیست تنها
ذکر دوام درمخالف کافی است . شناسائی نقیض قضایای وقتیه آسان است ،
چونکه وقتشان معین است که زمان وقوع یافته حاضر ویاگذشته است . پس زمانی که
سلب وایجاب درآن وقوع یافته است معین میگردد .

قضایای ضروریه ای که شرطی ندارند مانند "بالضروره هرب ، ج است" نقیضش
"بالضروره هرب ، ج نیست" بلکه ، ممکن است که هرب ، ج نباشد . زیرا وقتی موجبه
ضروریه را کاذب دانسته وبوسیله حرف سلب این رفع را رفع نمودیم یا بواسطه
اینست که حق ایجاب ، وجودی ویا ممکن بوده ویا بخاطر اینست که حق سلب ضروری
بوده است که هرسه دراسم " سالب ممکن عامی " شریکند . بیش از این درحث تلازم
قضایا روشن ساخته ایم که لا زمه قضیه "لیس بواجب ان یکون " "یمکن ان لا یکون بالمعنی
العامی " میباشد . ونقیض قضیه "بالضروره لا شئی من ب ، ج " ، "لیس بالضروره لا شی
من ب ، ج " (یعنی چنین نیست که بالضروره هیچیك از ب ، ج نیست) ، میباشد .
بالضروره چیزی از ب ، ج نباشد ، بدین معنی است که ج از بعضی ب با مکان خاص
سلب است ویا بالضروره ج بعضی ب است واین دونتیجه در این گفته ما که "یمکن ان
یکون بعض ب ، ج بالا مکان الا عم" داخلند .

نقیض قضیه "بالضروره بعض ب ج " "لیس بالضروره شی من ب ج " بوده ولا زمه این
نقیض اینست که "یمکن ان لا یکون شی من ب ج بالا مکان الا عم "همچنین نقیض قضیه

"بالضروره‌لیس بعض‌بج " " لیس بالضروره‌لیس بعض ب ج " بوده‌ولا زمه آن "یمکن‌ان‌یکون‌کل‌ب ج بالا مکان‌الا عم " میشود .

قضایای‌ضروریه‌مشروطـــــــه :

=================

ضرویه‌ایکه‌مشروطه‌به‌اتصاف موضوع بوصف خاص خود میباشد ، قبلا" دانستیم که‌بدوگونه‌است :

١ ـ آنکه‌حمل محمول بر موضوع بدوام موضوع متصف بآن‌وصف دوام دارد .

٢ ـ " " " بدوام اتصاف موضوع بآن‌وصف ، دوام ندارد ولی بدون ـ اتصاف موضوع هم حمل‌ثابت نمیشود . وقسمی هم که‌محمول‌بدوام اتصاف‌موضوع دوام دارد ، بازبدوگونه‌است: الـف = آنکه‌اتصاف موضوع تاهنگامیکه‌موضوع ـ موجود است ثابت میباشد . ب = آنکه‌اتصاف تاهنگامیکه‌موضوع موجـــود است ثابت نیست ، بلکه‌وصف عارض وسپس زایل وذات موضوع بافی میماند . ولی قضیه‌را طوری‌باید تنظیم نمود که‌هردووجه‌اخیرراشامل‌شود . باینصورت کـــه دوام محمول مادام که‌موضوع‌متصف بآن‌وصف است چه‌وصف دائمی وچه غیـــر دائمی باشد ، قیدگردد . پس نقیض موجبه‌کلیه‌ضروریات مشروطه که"کل‌ب مادام ب هوج " " لیس کل‌ب مادام ب فهوج بوده‌ولا زمه‌این‌نقیض‌اینست که‌هرب مادام کهب است یااصلا"ج نیست ویادربعضی اوقات کهب ، ب استج است ، نه‌دروقت دیگر . ونقیض سالبه‌کلیه‌که"لا شی من‌ب ج مادام ب" باشد ، "لیس لا شئی من‌ب ، ج مادام ب" میشود ولا زمه‌اش "بعضی ب یادائما"مادام کهب استج میباشدو

یادروقتی ازاوقاتیکه‌ب است ج میباشد ، نه‌دروقت دیگر . نقیض موجبه‌جزئیه "بعض ب ج مادام ب" ، "لیس شی من ب مادام ب موصوفا "بج" بوده‌ولا زمه‌اش اینست که‌یا اصلا "ج نیست ویا وقتی هست ووقتی نیست . همچنین نقیض سالبه جزئیه "لیس بعض ب ج مادام ب" "کل ب مادام ب امادائما "ج واماوقتا" ، ما ولی اگر موضوع راطوری فرض کردیم که‌اتصافش دائمی نبوده‌ولیکن محمول بدوام وصف موضوع دوام داشت دراینصورت نقیض موجبه‌کلیه "کل ب مادام ب فهوج (لیس کل ب انمایکون ج مادام موصوفا "بعروض ب له" بعضی چنین نیست هر ب مادام که‌ب بودن عارض برب است ، ج باشد) ولا زمه‌این نقیض اینست که‌ب یادائما "ج است ویاهیچوقت ج نیست ویادربعضی اوقات ب بودنش ج است ویادرغیرب بودنش بلکه‌دروقتی دیگر . ونقیض سالبه‌کلیه "لا شئی من ب ج مادام ب" و "لیس شئی من ب مادام موصوفا "ب .ج" بوده‌ولا زمه‌این نقیض این‌که‌ب از تمام ج ویاازبعضی ج سلب دارد . ویاب ثابت برای تمام ویابعضی ج ویادریک وقت ازاوقاتی که "ب" است برای آن "ج" ثابت استویاکه‌از "ج" دروقت دیگرغیراز وقتیکه "ب" است . سلب میباشد . همچنین نقیض موجبه‌جزئیه "بعض ب ، ج مادام "لیس شئی من ب انمایکون ج مادام موصوفا "بب عارضا "له ب" ولا زمه‌آن اینست که "ب" یادائما "ج" است ویادربعضی اوقات ویادربعضی اوقاتی که "ب" میباشد ویا درغیروقتی که "ب" است . نقیض سالبه‌جزئیه "لیس بعض ب ، ج مادام ب" لیس ج مسلوبا "عن ب مادام ب عارضا "له" ولا زمه‌آن اینست که "ج" ازتمام ب ، دائما"

ویا د روقتی غیرازوقت" ب" بود نش مسلوب است ، ویاکه"ج" برای تمام "ب"

دائما "ویا د روقتی ازاوقات "ب" بود نش ثابت است .

ولی قضایای ضروریه مشروطه بوقت ، اعم ازاینکه آنوقت ازاوقات اتصاف موضوع بوصف خود باشد که باهمان وصف موضوع شده است ویا وقت دیگری باشد ، ودر هرد وصورت یا وقت معینی ویاغیرمعینی میباشد . اما اگروقت معینی باشد ، طرز اخذ نقیض آن قضایابد ینصورت میباشد که آن زمان عینا "درهرد وقضییه مشخص گرد د وچنانچه زمان معینی نباشد پس اخذ آنها مانند اخذ نقیض قضایای وجودیه است . اما ضروریه مشروطه ای که شرطش د وام محمول میباشد ، نه بهره ای درنقیض آن بوده ونه کذب سالبه آن برکسی پوشیده است . زیراهنگامیکه گفته میشود : "کل انسان ماشی بالضروره ما دام ماشیا" — هرانسانی بالضروره ، ما دام که رونده است رونده میباشد " نقیض آنرابد ینصورت میآوریم که "لیس بالضروره کل انسان ماشیا" ما دام ماشیا" — بالضروره نیست که هرانسانی که رونده باشد . ما دام که رونده است درحالیکه بطورحتم این سالبه کاذب است .

قضایای ممکنـــــــــــــــه

نقیض موجبه کلیه "کل ب ج بالا مکان العامی" ، "لیس یمکن یکون کل ب ، ج بالا مکان ، العامی "بوده ولا زمه این نقیض ضرورتا" (لیس بعض ب ج "میشود ولی نقیض باقیمانده قضایای ممکنه عامی که سالبه کلیه وموجبه جزئیه وسالبه جزئیه میباشد . میتوان آنهارا — استخراج نمود .

ممکنه خاصـــــــه

نقیض قضیه موجبه کلیه "کل ب، ج بالامکان الخاص" "لیس یمکن ان یکون کل ب، ج" بوده ولازمه آن بدینصورت است که یا ممتنع است که تمام ب "ج" باشد ویا که واجب است "ج" باشد، بدون اینکه یکی از آن دو تعیینی گردد. همچنیـــن نقیض سالبه کلیه "لا شئی من ب، ج بالامکان الخاص" "لیس بالامکان لا شی من ب ج" ولازمه آن یا "لیس بالوجوب لا شئی من ب ج" ویا "لیس بالامتناع لا شی من ب، ج" بوده و در نتیجه صادق است که بعضی "ب" "بالضروره ج" باشد ویـــا بعضی "ب" بالضروره "ج" نباشد. نقیض موجبه جزئیه "بعض ب، ج بالامکان الخاصی" "لیس بالامکان شی من ج نیست" میباشد. همچنین نقیض سالبـــه جزئیه "لیس بعض ب، ج بالامکان الخاص" میشود "لیس یمکن ان لا یکون بعض ب ج" ولازمه آن بدینصورت استکه یا "ضرورتا" تمام ب، ج است "ویا "ضرورتا" هیچ یک از ب، ج نیست". این سخن ما در مورد تناقض بود.

فصـــــــل نهم ،،، عکس ،،،

تعریف عکـــــس: عکس اینست که محمول موضوع وموضوع محمول گردد، با حفظ کیفیت وبقاء صدق قضیه وکذب آن بحال خود، ولی واجب نیست که کمیت آن به همانگونه که بوده است، باقی نماند. اکنون از مطلقات از سالبه کلیه آن شروع — مینمائیم: چنین گمان شده است که عکس سالبه کلیه از نظر اطلاق مانند خود سالبه کلیه است. دلیلی که بر این مطلب آورده شده اینست که هرگاه "لا شی من ب، ج"

صادق باشد "لا شی من ج ب" هم صادق است. چونکه اگر وی صـــادق نباشد نقیضش که "بعض ج، ب" است، خواه بطور اطلاق بعقیده اینها و خواه دائما "بنابه بررسی ما، باید صادق باشد. در اینجا بعض باید معین شود که آن همان ج و ب است و هنگامیکه معین شد و از ابهام درآمد. این نتیجه را ــ میدهد که "بائی هست که جیم است" و این با سخن قبلی ماکه گفته بودیم "هیــچ بائی جیم نیست" مخالف درمیآید. ولی آنها از این راه خلف میخواهند نتیجه بگیرند که: سالبه کلیه به سالبه کلیه عکس میشود. جواب اینست که بیش از ایـــن دانستیم که مخالفتی بین سلب کلی مطلق با ایجاب کلی مطلق نیست تا چه رسد که جزئی باشد. مثلا "قضییه کلیه سالبه مطلقه "لا شی من الانسان بضاحك" صادق بوده در حالیکه قضییه کلیه موجبه مطلقه "کل انسان ضاحك" هم صادق است. پس بنحوا ولی قضییه جزئیه موجبه "بعض الانسان ضاحك" هم صادق است. بنابراین آنچه راکه خلف فرض کرده اند، خلف نیست. قضییه ای بعد از تعیینی بعض گفتیم لازم میآید که "بائی هست که جیم باشد" دائمی نباشد تا تناقض و ناسازگاری با سالبه کلیه اولیه ماکه صادق هم بود داشته باشد. مثلا "اگر بگوئیم "بعض ج، ب است" یا "تمام ج ب است" منظورمان اینست که هر چه بآن دائما "یا غیر دائم "ج" گفته میشود "ب" است و هنگامیکه در جانب موضوع شرط دوام نشده باشد. پس معنای "بعض ج، دائما "ب است" این بوده که "بعض از چیزهائی که دائم و یا غیر دائم بآن جیـــم گفته میشود، دائما "ب است" و وقتی که این بعض را معین نمودیم، همان ب دائما "

وجیم مطلقا " (دائم ویاغیردائم) میباشد .همچنین چیزیکه دائما " باست
ج "مطلقا "میباشد ، نه بشرط دوام . واین قضیه جزئیه موجبه تناقض با سالبه
کلیه اولی ما "لا شی من ب ، ج "نخواهد بود . این رد دلیل ادعای آنها بود .
ولی اصل ادعایشان نیزفی نفسه باطل است زیراکه اگرضحك ویاخاصیت غیر
لازمه ای را ازانسان بطوراطلاق سلب نموده وبگوئیم "لا شی من الضاحك بانسان
صحیح میباشد .درصورتیکه خود انسان راکه موضوع برای لوازمش میباشد از
خندان سلب نمائیم وبگوئیم "لا شی من الانسان بضاحك" صحیح نیست . حال که
اینها را درقضیه مطلقه ای که شامل ضروریه هم هست دانستیم درقضیه وجودیه
که شامل ضروریه نیست بهتردرك میکنیم .

برای صدق عکس مذکوردوراه وجود دارد : ۱ ــ اطلاق سالبه کلیه را حمل برمعنای
عرضی اش نموده تا سلب محمول ازموضوع مادامی باشد که موضوع موصوف بوصف
خود میباشد . ۲ ــ سلب قضیه اصلیه را اختصاص بوقت معینی که ماضی ویا حال
باشد بدهیم . بنابرروش سوم ، عکس بطورمذکور (سالبه کلیه مطلقه) صدق ــ
خواهد داشت . مثلا "اگربگوئیم "لا شی من ب ، ج مادام موصوفا "بب" چه بدائما "
به ب موصوف باشد وچه دائما "نباشد ، دراینصورت عکس آن "لا شی من ج ، ب "ص
صحیح است . وآن دلیلی راهم که ذکرکرده اند دراینجا جریان دارد . زیرا قضیه
جزئیه موجبه مطلقه با سالبه کلیه مطلقه هنگامی که اطلاق آنرا برمعنای عرفی حمل شود
مناقض است . اگردرقضیه سالبه کلیه مطلقه . دوام وصف موضوعش مقید بدوام وجود

موضوع نبود درعکسش هم همینطوربوده وضروری نخواهد بود .بلکه سلب محمول ازموضوع مقید بد وام تنها وصف موضوع خواهد بود .زیرا اگرضروری باشد عکس آنهم ضروری خواهد شد .چنانکه بعدازاین خواهیم داشت که عکس سالبه ضروریه ،ضروریه است وچونکه اصل سالبه اولی را ،غیرضروریه فرض نموده ایم پس عکسش هم همانطور میباشد .مثال :اول مانند "لا شی من الابیض باسود — یعنی چیزی ازسفید سیاه نیست" نه همیشه بلکه تا وقتیکه ابیض ، ابیض است وچون سفیدی قابل زوال بوده وممکن است ازبین برود درعکس هم" لا شی من الا سود بابیض " میباشد .

مثال دوم مانند :"لا شی من الحجاره بحیوان مادام حجاره" چونکه وصف سنگ بودن بدوام وجود خود سنگ دوام دارد ، درعکس آنهم بدینصورت است که لا شی من الحیوان بحجاره" ودراینجا دوام سلب حیوان ازسنگ بستگی بدوام حیوانیت برای حیوان دارد .عکس قضییه موجبه کلیه مطلقه موجبه جزئیه است نه کلیه زیراگاهی محمول دراصل قضییه ازموضوع اعم است. درنتیجه موضوع برتمام افراد محمول صدق ندارد .مانند انسان وحیوان که حمل حیوان برانسان صحیح ولی حمل انسان برحیوان درست نیست. چونکه هرانسانی حیوان است ولی هرحیوانی انسان نیست ، بلکه بعضی حیوان انسان بوده وحیوان اعم ازانسان میباشد .علت اینکه به جزئیه عکس میشود بدلیل افتراض است ، وقتی که هر"ب" ج "باشد باید بتوانیم یک موصوف به ب رامعین نمائیم وآنهمان ب و ج است .پس ب ،ج و ج ، ب

است چه دائمی وچه غیر دائمی . ولی بالا خره باید دریکوقت موصوف به "ب" باشد زیراکه اگرنباشد ، پس "ب" ازآن "ب" بودن ، دائما "مسلوب است. در صورتیکه این محال میباشد . پس "ب" بودن برای افراد "ب" وابعضی لازم میباشد واین همان جزئیه است ۱۰ زبیان ما معلوم میگردد که این دلیل هم در مطلق وهم در وجودی جاری است. زیراکه فرض شد که "بائیت" وجمیت "لا محاله برای بعضی افراد "ب" وجود دارد ، پس در وجودی بودن آن شکی نبوده وروشن میگردد که مطلق شامل وجودی هم میشود . بعلاوه از راه دیگرثابت مینمائیم که مطلق شامل ضروری هم میشود چه رصد بوجودی :

۱ ــ بهمان دلیلی که در سالبه مطلقه بعقیده دیگران گذشت . اگر "کل ب ، ج " صادق باشد . " بعض ج ، ب است" هم صادق میباشد واگر "بعض ج ، ب است صادق نباشد نقیض آن که " لا شی من ج ، ب دائما " میباشد باید صادق باشد وبعد این نقیض به " لا شی من ب ، ج دائما ") عکس میشود ، در صورتیکه در اصل قضیه گفته بودیم " کل ب ، ج " واین خلف است پس باید قبول کرد که عکس سالبه کلیه دائمه نیز دائمه است . ما قبلا "بیان نمودیم که دائم در کلیات وضروری مساوی بوده وضروری هم بضروری عکس میشود . چونکه پیشینیان درباره نقیض مطلق تحقیقی نداشته ومعتقد بودند که نقیض مطلق ازجنس مطلق میباشد این دلیل را در اینجا جاری نمدیدند . زیرا نقیض "بعض ج ، ب است" بعقیده آنها "لا شی من ج ، ب مطلقا ") بوده وهم چنانکه قبلا "گفته ایم این نقیض عکس نمیشود واگر هم بیك

قضییه مطلق دیگر عکس نشود ، بازهم با قضییه موجبه کلیه تخالف ندارد.

افضل المتاخرین (ابوعلی سینا) بهمین نحوه ما دلیل متقدمین را رد کرده واز طرف دیگر جریان این دلیل را بموردی که ضروری بودن قضییه مشروط به دوام موضوع در موصوف بودنش بوصف خود میباشد ، اختصاص داده است ردّ ـ ابن سینا بر قدما خوب بوده ولی اختصاص دادن دلیل فقط بهمین نوع از مطلق درست نیست چونکه بیان نمودیم که دلیل عام بوده ضروری را مطلقاً شامل است ولی ما برای ابوعلی عذری را یافته ایم که بزودی در عکس سالبه کلیه ضروریه بیان خواهیم کرد .

٢ ــ چه ب محمول ضروری موضوع نبوده ولی موضوع ضروری محمول میباشد مانند انسان وضاحك ومتنفس در آنجائیکه گفتیم " الانسان تنفس لا بالضروره " ودر عکس آن میگوئیم " بعض المتنفس انسان بالضروره " بنابراین عکس مذکور میبایست ـ مطلق بوده وضروری را شامل شود نه اینکه وجودی محض باشد . اکنون که این را در کلی دانستیم باید بگوئیم که در جزئی موجب هم همینطور است ، زیرا که عکس جزئی موجب مطلق دیگری نیز شده وطرز استدلال یکی است . ولی سالبه جزئیه عکس نمیشود چونکه گفتن " لیس کل انسان کاتبا ") صادق بوده ولی (لیس کل کاتب انسانا " صادق نمیباشد . باین معنی که سلب خاص از بعضی عام صادق ولی سلب عام از بعضی صادق نیست .

عکس ضروریات

۱ ـ سالبه‌کلیه‌ضروریه ، به‌سالبه‌ضروریه‌عکس میشود مانند : "لا شی من ب ، ج ، بالضروره" که‌عکس آن "لا شی من ج ، ب ، بالضروره" میشود . اگرکه‌این‌عکس صادق نباشد باید نقیض آن "یمکن‌بالامکان‌العامی ان‌بعض ج ، ب" بوده‌وفرض میکنیم این‌بعضی که‌موجود بالفعل‌هم بوده‌ودرفرض وجود میشود "بعض ج ، ب ، بالوجود" واین‌بعض موجود عینا "همان "ب" ، "ج" است پس "ب" "ج" و "ج" "ب" است با ـ اینکه‌گفته‌بودیم "لا شی من "ب" ج" بالضروره . حال اگروجود ممکن‌رافرض کردیم نباید محال باشد ، زیرااگرمحال باشد دراینصورت ممکن‌نبوده‌بلکه ممتنع است . افضل المتأخرین‌ابوعلی سینا " که‌استدلال‌را درعکس موجبه‌کلیه‌مطلقه‌وجودیه و موجبه‌جزئیه‌مطلقه‌وجودیه" بآنجاکه‌ضرورت آن‌بدوام اتصاف موضوع بوصف خود اختصاص داده ، برای این‌بوده‌است که‌دربیان‌آن‌عکس دربکاربردن‌عکس سالبه کلیه‌دائمه‌ای‌راکه‌فرقی بین‌آن‌وبین‌ضروری درکلیات نیست ناچارنشود . چونکه بیان‌عکس سالبه‌کلیه‌دائمه‌محتاج دربکاربردن‌عکس موجبه‌جزئیه‌بوده‌که‌بازباید بکاربردن‌عکس همین‌سالبه‌کلیه‌دائمه‌روشن‌شود واین‌دوراست . ولیکه‌اگرموجبه جزئیه‌راازراه‌افتراض اثبات نمائیم نه‌ازراه‌عکس سالبه‌کلیه‌دراینصورت دوری‌وجود نداشته‌واحتیاجی به‌شرط بوعلی نخواهد بود .

اما عکس موجبه‌کلیه‌ضروریه ، موجبه‌جزئیه‌بوده‌وطرزبیانش دلیل افتراض است که درمطلقه‌عامه‌ذکرشده‌است ، منتهی ضروری نبوده‌بلکه‌ممکنه‌عامه‌دیگری است .

زیراکه محمول ممکن است ضروری چیزی باشد ولی آن چیزضروری محمول نباشد .

مانند انسان که ضروری کاتب بوده ولی کاتب ضروری انسان نیست بلکه ممکن خاص انسان است وگاهی هم هرد وضروری یکدیگرند مانند انسان وناطق وانسان و حیوان ، هروقت که عکس قضیه‌ای دربعضی موارد ضروری ودربعضی موارد ممکن خاص باشد عکس مشترک درتمام وارد ممکنه عامه است . قضیه موجبه جزئیه نیزازهمین بیان روشن میگردد . ولی قضیه سالبه جزئیه ضروریه عکس ندارد ، آن چنانکه درضروریه جزئیه مطلقه دانستیم زیراکه مثال "لیس کل حیوان انسانا" صادق ولی "لیس کل انسان حیوانا" صادق نمیباشد .

قضایای ممکنـــــــــــه
==============

درسالبه آنها عکس گیری اصلا" واجب نیست زیراکه ممکن است چیزی ازچیزدیگـــر بامکان خاص وعام هرد وسلب شود ولی آن دیگری ازآن چیزسلب نشود " علتـــش اینست که انسان موضوع خاص کاتب بوده وکاتب فقط عارض موضوع میگردد . مثلا" لا شی من الناس بکاتب " صادق بوده ولی سلب انسان ازکاتب یاضاحک صـــادق نیست چونکه هرکاتب وضاحکی همیشه بالضروره ، انسان است . ولی درموجبه آنها گرفتن عکس لازم است منتهی لازم نیست که ممکنه خاصه گرفته شود ، بلکه درهرد و ممکنه عامه گرفته میشود . زیراکه مثلا" متحرک بالاراده برای حیوان ممکن است ولـــی حیوان برای متحرک بالاراده ضروری است ولذا عکس باید طوری باشد که هم شامل ضروری وهم شامل ممکنه خاصه بشود وآن ممکنه عامه است . واما اینکه ممکنه باید باشد ،

برای اینست که هرگاه "کل ب ، ج" ویا "بعض ب ، ج" بهرد و امکان خاص وعام صحیح باشد ، بنابراین مثال "بعض ج ، ب بالا مکان العام" هم درست خواهد بود وگرنه "هیچ ج ممکن نیست ، ب باشد" ولازمه اش "هیچ چیزی از ج بالضروره ب نیست" وعکسش "هیچ چیزی از ب ، بالضروره ج نیست" وحال آنکه گفته بودیم "تمام ب ویابعض ب بالا مکان ج هست" بنابراین از این خلف نتیجه میگریم که همان ممکنه عامه درست میباشد . ممکن است که بفکر کسی چنین بیاید که سالبه ممکنه خاصه ، چه کلیه وچه جزئیه در حکم موجبه است وچونکه موجبه عکس میشود ، دیگر عکس شدن سالبه لزومی نداشته ، از نتیجه خود را از این اشکال که عکس موجبه خاصه ، موجبه عامه است وموجبه نمیتواند بخاطر تخالف در کیفیت عکس برای سالبه باشد . اگر چنانچه گفته شود که موجبه منقلب به سالبه بشود جواب میگوئیم که انقلابش به سالبه لازم نیست چونکه موجبه از قسم ممکنه عامه میباشد باید دانست که قاعده اساسی در عکس گیری تماما "رعایت موضوع ومحمول میباشد لذا ، چه بسا که اخلال به بعضی از اجزاء موضوع ویا محمول در عکس ایجاد اختلاف کرده وصدق محفوظ نمیماند ، مثلا "لا شی من الحیطان فی الوتد" و "لا شی من البطاطیخ فی السکین" یعنی هیچ چیزی از دیوارها در میخ وهیچ چیزی از خربزه ها در کارد نیست ودرست هم هست ولی شخص غیر متبحر خواهد گفت که عکس آنها میشود "لا شی من الوتد فی الحیطان" و "لا شی من السکین فی البطاطیخ" یعنی ، هیچ میخی در دیوار وهیچ کاردی در خربزه نیست .

وحال آنکه دروغ است. واین کذب از آنجا ناشی شده است که بعضی ازاجزاء محمول را در عکس ترك نموده ایم، زیرا محمول "فی الوتد" وفی السکین" است نه "الوتد" و "السکین" ودرعکس، بایستی محمول تماما "موضوع گشته وگفته شود "لا شی مافی الوتد بحیطان"، "لا شی مافی السکین ببطاطبخ" بعضی هیچ چیزی از آنها که درمیخ است، دیوار نیست وهیچ چیزی از آنها که درکارد میباشد، خربزه نیست. این سخن ما دربیان عکس است.

فن دوم = درکیفیت ترتیب حجتها که دارای ۲ فصل میباشد :

فصل اول
========

شناسائی حجت یکی ازغرض های مهم درمنطق میباشد. حجت درنفس خویش مرکب بوده وعلم علم بمرکب حاصل نمیشود مگر بعد ازعلم بآنچیزی که مرکب ازآنها ترکیب یافته است. ترکیب قضایای مرکبه. حجت، ازمفردات بوده وبدین سبب است که بدایت درسخن ما ازمفردات معانی والفاظ وتخلص، به ترکیب قضایا میانجامد آنچنانکه بعدا "به اندازه کافی راجع بآنها بحث خواهیم کرد. حال به تعریف واقسام حجت میپردازیم.

تعریف حجت:

حجت = قولی است مرکب ازاقوال دیگر که غرض ازآن تصدیق پیدا کردن قول دیگری است که مورد تصدیق نبوده است. اقسام حجت قیاس واستقراء وتمثیل میباشد. همچنین برای هریك ازاین اقسام، اقسامی متصل بآنهاست مانند

ضمیر ، دلیل ، رای ، علامت که از اقسام قیاس بوده وآنچه در علوم مورد اعتماد میباشد ، همان قیاس است .

تعریف قیـــــاس:
==========

قیاس قولی ترکیب شده از قضایائی دیگر میباشد که اگرسالم باشند ، از آن لذاته قول دیگرلازم میآید . اینکه گفتیم "قولی است مرکب ازقضایای بخاطراینبود که تفاوتی بین قیاس وقضیه واحده ای که ازصدق آن کذب نقیض آن وصدق عکس آن ـ نقیض لازم میآید ، باشد ، همچنین لوازم دیگری که ازیک قضیه لازم میآید . اما غرض ازاینکه "سالم باشد " این نیست که حتما "فی نفسه سالم وصادق باشد ، بلکه غرض ما اینست که اگرسالم باشد ازآن قولی دیگرلازم میآید وهمچنین اینکه گفتیم "ازآن لازم میآید " برای اینست که میان قیاس واستقراء وامثال آن فرق باشد زیراکه ازاینها چیزی لازم نمیآید دراینجا لذاته نیزچند امرامیرساند .

۱ ـ لزوم این لازم ازقیاس مربوط بماده مخصوص نباشد تا اگرتبدیل بغیرآن شود ، آن لازم ، لازم نیاید . مثلا "لیس شئی من الانسان بفرس وکل فرس صهال " لازمه این قیاس باتوجه بحال انسان وفرس ، سلب صهال ازانسان است ، واگرکه به چیزیکه مساوی فرس نیست ، تبدیل شود ، چه در حمل ، سلب لازم نمیآید . مثل اینکه صهال به حیوان تبدیل گردد که لازمش ایجاب حیوان برای انسان است نه سلب آن گاهی در تعریف قیاس لفظ "اضطرار" علاوه شده و"لذاته اضطرارا ")گفته میشود تا از همین مطلب که ذکرشد ، احترازگردد ولی لازم نیست .

۲ ـ درلزوم این لازم احتیاجی به همراه شدن چیزی دیگربه قیاس نباشد تا تلازم ـ

بوسیله‌آن‌تمام گرد د ، چه‌اینکه‌آن‌چیزبالکلیه ، بد ون د اشتن‌بد ل ، حذف شد ه‌باشد . ویااینکه‌بد لی که‌د رقوت آن‌محذ وف است ، د را ول‌که‌بالکلیه‌حذف شد ه‌است ، ذ کرشد ه‌باشد . مانند : "الف مساوی‌ب‌وب مساوی‌ج پس الف مساوی‌ج است " که‌لا زم آمد ن "الف مساوی باج است " تنهاازاین‌قیاس نبود ه ، بلکه‌ازناحیه‌امرد یگری‌که‌حذف شد ه ، میباشد . وآن " الف مساوی با مساوی‌ج " لا زم میآید . پس آنمقد اری‌که‌د رلفظ ، ذ کرقیاس واقعی برای‌آن لا زم نیست بخاطرآنست که‌لزوم آن‌لا زم ازقیاس لذ اته‌نیست . وآنکه‌بد لش ذ کرشد ه‌باشد مانند "جزءجوهری‌که‌رفع شود ، خود جوهرهم رفع میگرد د " و رفع چیزیکه‌جوهرنیست ، سبب رفع جوهرنمیگرد د " که‌نتیجه‌اش "جزءجوهر ، جوهراست " بود ه‌ولی این‌نتیجه‌ازآنچه‌د ر د ومقد مه‌ذ کرشد ه‌است ، لا زم‌نمیآید بلکه‌ازمقد مه‌د یگری‌که‌حذف شد ه‌ولا زم بود ه‌است که‌بااولی مقرون‌باشد ، لا زم میآید . وآن‌بد ینگونه‌استکه " اگرجزءجوهررفع شود ، خود جوهررفع میشود " ومایوجب د فعه‌رفع الجوهرفهوجوهر " فجزءالجوهر ، جوهر " ولیکن‌مقد مه‌د وم حذف گرد ید ه‌وچیزیکه‌د رقوت آنست ذ کرگشته‌است ، ازاینجاست که‌گمان‌میرود ازهمان‌مذ کورکه‌مقرون‌اولی بود ه‌لا زم آمد ه‌است . د رحالیکه‌چنین‌نبود ه ، د ر بعضی ازنوشته‌هابرای‌احترازازاین‌گمان ، "لذ اته‌لابالعرض" د رتعریف افزود ه شد ه‌است ، این‌قید وقتی د رست میباشد که‌لا زمیباشد که‌یکوقت د رشی‌لذ اته‌لا زم آمد ه‌ووقتی ازشی‌بالعرض لا زم آید ود رتعریف قیاس برای‌د وری‌ازآن‌لا بالعرض

قید شود ، درصورتیکه این درست نیست. درمثال بالا همین قدرکه لازم از مقدمه دوم لذاته لازم نیامده. قید "لذاته" برای احتراز از آن کافی بوده و دیگر "بالعرض" لازم نیست. این بود ، آنچه که در تعریف قیاس از احترازات ذکر گردیده است. تعریفی که با این قیود ات غیرلازم ذکرشده ، اینست که گفته شود " قیاس قولی مولف از اقوال دیگر بوده که اگر سالم باشد از آنها لذاته ، نه بالعرض ، اضطرارا" قول دیگری لازم آید ".

قضایارا "مواد قیاس" وترکیب مخصوصی را که روی آنها پیاده میشود "صورت قیاس" میگویند. قیاس بحسب اختلاف مواد خود به ١ ــ قیاس برهانی ٢ ــ جدلی ٣ ــ مغالطی ٤ ــ خطابی ٥ ــ شعری ، تقسیم میگردد ولی صورت قیاس در تمام اینها یکی میباشد. هنگامیکه برای هریك از آنها ماده مخصوصی بوده و صورت یکی و شامل همه بود ، سزاوار تقدیم کردن عام برخاص میباشد. ولذا ابتدا شروع به بیان صورت قیاس نموده ، چونکه مطالعه استقراء تمثیل ، ضمیر ، دلیل علامت ، رای ، قیاس دوری ، عکس قیاس ، رد مستقیم به خلف ، ترد خلف به مستقیم وغیره از آنچه که بعدا" خواهیم دانست همگی متعلق بصورت قیاس میباشد ، پس سزاوار اینست که در این فن که خاص بیان صورت حجتها میباشد ، ابتدا به بحث درباره قیاس بپردازیم. قضایا ، هنگامیکه مرکب گردیده وجزء قیاس قرار میگرند "مقدمات" نامیده میشوند. همچنین اجزاء ذاتیه واصلی مقدمه که بعد از تحلیل باقی ماند به "حدود" موسوم میشوند. مثلا" یك مقدمه حملیه که تحلیل به اجزاء ذاتیه خود گردد

فقط محمول وموضوع باقیمانده سور وجهت جزء ذاتی قضیه نیستند .گرچه رابطه هم ذاتی بوده ولی لفظی است که فقط دال بر ارتباط بوده ولی بعد از تحلیل قضیه دیگر ارتباطی وجود ندارد . اکنون برای مقدمه وحد ود مثالــــی میآوریم : مثلا " هرجسمی مرکب وهرمرکبی حادث است" پس نتیجه میدهد که هر جسمی حادث است . در اینجا "هرجسمی مرکب است" یك مقدمه و" هرمرکبی حادث است" مقدمه دیگری میباشد . الفاظ جسم ، مولف وحادث ، هم حدود بوده ومجموع دو مقدمه بهمان ترتیب که ما آوردیم ، قیاس ولازمه آن که "هرجسمی حادث است" بعد ازاینکه لازم آمد به "نتیجه" وپیش ازاینکه لازم بیاید وهنوز در عالم ذهن است "مطلوب" نامیده میشود . این لازم اگر بالفعل ، نه خودش ونه نقیض آن مذکور باشد ، بلکه بالقوه مذکور باشد "قیاس اقترانی "نامیده میشود . مانند مثال بالا چونکه نه بلازم (هرجسمی حادث است) بالفعل تصریح شده است ونه به نقیض آن ، ولیکن بالقوه است چونکه در تحت مولف داخل بوده و — صریحا "گفته شده است که" هر مولفی حادث است" اگر به لازم ویا نقیض آن تصریح شده باشد به " قیاس استثنائی " موسوم میگردد . مانند " اگر این عدد فرد باشد به دو جزء متساوی تقسیم نمیگردد ، ولیکن فرد است پس لازم میآید که بدو جـــزء متساوی تقسیم نشود " که نتیجه" پس لازم میآید . . . " عینا "در قیاس بالفعل مذکور میباشد . همچنین اگر استثناء کرده بگوئیم" ولیکن بدو جزء متساوی تقسیم

میگرد د " نتیجه‌اش " پس فرد نیست" بوده ونقیض این لا زم که "این عدد فرد است" میباشد با زد رقضیه بالفعل موجود است . قیاس اقترانی گاهی فقط مرکب ازحملیات و گاهی فقط مرکب ازشرطیات وگاهی هم مرکب از حملیات وشرطیات میباشد .اول بحث راازمرکب حملیات تنها شروع مینمائیم هرقیاس اقترانی بناچار ، ازد ومقد مه‌ای که دریك حد "حد اوسط" اشتراك د ارند ،ترکیب شد ه‌است . ونیزبرای هریك ازد ومقد مه ، حد ی مخصوص بخود میباشد . مانند "جسم " برای یك مقد مه و"محدث" برای مقد مه‌ د یگرد رمثال بالا که‌ازاجتماع آن د ومقد مه "نتیجه " بد ست میآید .کلمه‌ای که‌د رنتیجه موضوع قرارگرفته‌است "حد اصغر وکلمه‌ای که محمول واقع شد ه‌است" حد اکبر "مینامند پس مقد مه‌ای که‌حد اصغرد رآن وجود د ارد ، "صغری" ومقد مه‌ای که‌حد اکبر د رآن‌است" اکبری" میباشد .ترکیب وتربیت د رمقد مه "اقتران" اقتراناتی که نتیجه‌ازآنها لا زم میآید " قیاس" وهیئت قیاس ونسبت اوسط به‌د وطرف قیاس "شکل" نامید ه‌میشود .بنابرتقسیم واقعی نسبت اوسط بد وطرف قیاس به چهارگونه‌میباشد .

حد اوسط اگر محمول برای اصغر وموضوع برای اکبرباشد "شکل اول" واگر موضوع برای اصغرومحمول برای اکبرباشد " شکل چهارم " نامید ه‌میشود .همچنین اگر محمول برای هرد واصغرواکبربود ه‌باشد " شکل سوم واگرموضوع برای هرد وباشد شکل سوم" نامید ه‌میشود .شکل چهارم ،گرچه‌بحسب تقسیم صحیح میباشد

ولی دارای اعتبار نیست زیراکه از طبع دور بوده ودر گرفتن وبدست آوردن لازمش احتیاج بزحمت فرق العاده ای میباشد . بالاخره اینکه ،بی نیاز از آن میباشیم درد وشکل دوم وسوم ،گرچه لازم ونتیجه ،بذاته روشن نیست ولی بطبع نزدیک بوده وفهم نیز اشخاص بینا قیاس آند وبرای نتیجه گیری بیش از اینکه چیزدیگری واسط شده باشند ،روشن میبینند .اگرعکس شکل اول راکه "شکل چهارم " است کناربگذاریم اشکال حطیه سه نوع است . هرسه شکل دراین شرایط مشترکند .

۱ــ بطورکلی قیاس از دو جزئی تشکیل نمیشود ۲ ــ قیاس از دو مقدمه سالبه تشکیل نمیگردد ۳ــ قیاس ازصغری سالبه ای که کبرایش جزئیه باشد مگردرممکنات تشکیل نمییابد .نتیجه مطلوبه ازقیاس تابع اخس از دو مقدمه ،هم درکیفیت وهم درکمیت میباشد ،مگرآنچه راکه درباب" مختلطات مستثنی خواهیم دید .درمورد جهت بعداً" یادآور خواهیم شد که نتیجه کدام مقدمه را متابعت میکند .همچنین شرایط مخصوص هر شکلی رایادآوری خواهیم کرد .

شکل اول : بدین جهت شکل اول را " اول " گفته اند چونکه قیاسهای آن همواره ــ کامل ونتیجه گیری از آن بنفسه روشن میباشد .علاوه براین تمام شکلهای دیگرهـــم بوسیله این شکل روشن وامتحان میگردد .همچنین تمام اقسام چهارگانه موجبـــه کلیه ،سالبه کلیه ،موجبه جزئیه وسالبه جزئیه را نتیجه میدهد .درصورتیکه موجبه کلیه که افضل همه میباشند ،شکل های دیگرنمیدهند وشکل دوم جزسلب وشکل سوم نیز مگرجزئی نتیجه نمیدهد .

شرایط شکل اول : ١ ــ صغری باید موجبه ویا درحکم موجبه باشد مثل اینکه
=========
سالبه ممکنه ویا سالبه وجودیه باشد که درآن سلب منقلب به ایجاب میشود .

٢ ــ کبری کلیه باشد . علت اوسط بوده ، هرچیزیکه بر اوسط حمل میشود بــر اصغر نیز حمل گردد . واگرینا باشد که اوسط از اصغر سلب وحمل برآن نشــود پس اصغر موصوف به اوسط نمیشود وهنگامیه اوسط حمل نشده واصغر موصوف با وسط نگردد نتیجه هم گرفته نمیشود . اما علت اینکه کبری باید کلی باشــد بدین سبب است که حکم کبری به صغری تعدی کرده وشامل آن گردد . زیرا اگــر جزئیه باشد ممکن است اوسط اعم از اصغر بوده واکبر بر بعضی ، که اصغر در آن بعض نیست ، حمل گردد . پس اکبر دیگر در بعضی که اصغر در آنها موجود است یافت نشده ونتیجه نخواهد داد . از شکل اول چهار نتیجه بدست میآید . زیرا که قضایا ، یا مهمله ویا شخصیه ویا محصوره اند ، مهملات که در حکم جزئیات بوده وبا بودن جزئیات بآنها نیازی نیست . قضایای شخصیه در تشکیل قیاس بــرای اثبات آنها بهره ای نیست . زیرا هنگامیکه گفته میشود " زید هذا وهذا ابوبکــر " یعنی زید همین است وهمین هم ابوبکر است . واین علمی نیست که بجزا زراه این قیاس حاصل نشود بلکه هرکس که عالم باشد که این زید است وهمین هم ابوبکر است پس علم به این پیدا میکند که " زید همان ابوبکر است " . پس قضایائی که اثبات آنها بوسیله قیاس مورد توجه میباشد "محصورات نامیده میشود .

محصورات برچهار نوع است : ١ ــ موجبه کلیه ٢ ــ موجبه جزئیه ٣ ــ سالبه کلیــه

٤ ـ سالبه جزئیه حال اگر این محصورات چهارگانه را صغری وچهار عدد شکل همانها را کبری قرار دهیم ١٦ قسم قیاس اقترانی بدست میآید . ولیکن شرط شده است که صغری سالبه کلیه وسالبه جزئیه نباشد ، ٨ قسم بیرون میرود . هم چنین بعلت اینکه کبری باید کلیه باشد دیگر جزئیه سالبه وموجبه مقرون به صغری کلیه وجزئیه نخواهد شد . پس در اینجا هم چهار قسم خارج میشود ، در نتیجه از ١٦ قسم چهار قسم باقیمانده که منتج نتیجه است .

الف = صغری وکبری کلیه موجبه مانند . "هر ب ، ج وهر ج ، د است" نتیجه اش هر ب ، د است .

ب = صغری موجبه کلیه وکبری کلیه سالبه مانند "هر ب ، ج وهیچ ج ، د نیست" نتیجه اش ، هیچ ب ، د نیست

ج = صغری موجبه جزئیه وکبری موجبه کلیه مانند "بعض ب ، ج وهر ج ، د است" نتیجه اش "بعضی ب ، د است)

د = صغری موجبه جزئیه وکبری سالبه کلیه مانند بعضی ب ، ج وهیچ ج ، د ـ نیست پس بعضی ب ، د نیست بگمان بعضی ها غیر از این چهار قسم اقتران بعضی از اقسام دیگر این شکل نیز نتیجه میدهد مثلاً : سالبه کلیه صغری "(لا شی من ب ، ج است) وکلیه موجبه ویا جزئیه موجبه کبری (کل ج د یا بعض ج ، د) ـ نتیجه "(لیس کل ب ، د) میدهد . زیرا اگر این کبری عکس شود شکل ثانی شده و نتیجه (لیس کل د ب) میدهد . چون این کبری که عکس شده جزئیه شده وصغرای

شکل دوم میشود ، نه‌کبرای آن . زیراکه‌واجب است ، کبرای آن کلیه باشد
اکنون که عکس کبری صغرای شکل دوم شده وکبرای آنهم کلیه شد ، قیاس اقترانی
(بعض د ، ج ولا شی من ب ج است) (لیس بعض د ، ب) نتیجه میدهد .
دفع این گمان آسان میباشد ، زیراهنگامیکه میگوئیم نتیجه نمیدهد قید
میکنیم که سالبه صغری باشد . وصغری را بدینجهت صغری میگوئیم چونکه
مشتمل بر اصغری است که باید برای نتیجه موضوع باشد وآن ب است . حال
که ب را موضوع نتیجه قرارداده ودال را بر آن قیاس مذکور بنفسه حمل کردیم
نتیجه (لیس بعض ب ، د) نمیدهد . واگرچنانچه نتیجه‌ای هم بدهد ، از
نفس صغری وکبرای شکل اول نخواهد بود . زیراباعتراف خودتان باید بشکل
ثانی رجوع کند . بدین نحوکه کبری عکس شده وبرای آن شکل صغری شود بعد از
اینکه کبرای شکل اول بود . تازه معلوم میشود که نتیجه‌گیری ازشکل : مگربعکس
کردن ویاکاردیگری که بشکل اول برگردد آسان نبوده درنتیجه عطکرد ماروی این
گونه نتیجه‌گیری دوبرابر میشود ، بعلاوه دربعضی ازموارد باید آنقدرروی دو
شکال اول ودوم کارکنیم که بعدا "شکل رابع میشود . شکل چهارم هم بجهت
دوری ازطبع ومشقت زیاد روی آن کشیدن ، کنارگذاشته وآنرا متروک ساختیم
این اقترانات چهارگانه گاهی ازقضایای مطلقه وگاهی ازضروریات وگاهی
ازممکنات تشکیل میشود . تشکیل اقترانات ازممکنات یعنی هردومقدمه قیاس
ازیك جنس قضیه ترکیب میگردد . گاهی هم قیاس مختلط شده وهرمقدمه‌ای

ازآن مخالف مقدمه دیگر "درجهت" میباشد . ولی این بخش را درآخربعد

ازفراغ ازبیان اقترانات غیرمختلط درتمام اشکال سه گانه بحث خواهیم کرد

در این شکل اگرهردومقدمه ، مطلقه ویاضروریه باشند حصول نتیجه واضح است

زیراکه اصغربالفعل داخل درتحت اوسط بوده وحکم روی اوسط حکم برروی

اصغرمیباشد . ولی اگرهردوممکنه باشند تعدی حکم ازاوسط به اصغرمانند

مطلقه وضروریه روشن نیست بدین علت که درمطلقه وضروریه حکم میکنیم که "هر

ب ، بالفعل ج است" پس اگرحکمی روی ج بالفعل ، رفت ، عین آن حکم لا محاله

عقلا "روی ب خواهد رفت . ولی درممکنه ب ، بالفعل تحت ج داخل نبوده بلکه

بالقوه داخل میباشد پس اگرحکمی راروی "ج" بالفعل بردیم تعدی این حکم

به "ب" که بالقوه "ج" است نه بالفعل روشن نیست .

اماعلت اینکه گفتیم "حکم برچیزی مینمائیم که بالفعل "ج" است" بخاطراین

است که "ج" موضوع بوده وهرگاه بگوئیم "هرج . "د" است بالا مکان "مقصود

اینست که هرچیزیکه بالفعل موصوف به "ج" میباشد بالا مکان یابه غیرا مکان "د میباشد

آنچنانکه درجانب موضوع بخشش گذشت تعدی حکم ازاوسط به اصغرازراه

استدلال بوسیله "بیان دوری" درممکنه گرچه ازمطلقه وضروریه مخفی تراست

ولیکن نیازی ندارد که بوسیله چیزدیگربیان شده واستدلال گردد . بلکه بازهم

استدلال بهمان بیان دوری کفایت مینماید . مثل اینکه بگوئیم "اگراکبربرای

اوسط ممکن است واوسط هم که برای اصغرممکن میباشد پس اکبربرای اصغرممکن

میباشد پس اکبربرای اصغرممکن میشود ویا زاز اصغرشروع کرده وبگوئیم "اصغر اگرممکن است که اوسط شود واوسط هم که ممکن است اکبرشود پس اصغرممکن است که اکبرشود " زیرا امکان ،امکان بذهن نزدیک است که امکان است ولی اگرقیاس مختلط شده واکبربرای اوسط بامکان ویاباطلاق ویابضرورت و اوسط برای اصغربخلاف آن بود اینجاد یگرجهت نتیجه روشن نبوده محتاج به بیان دیگری خواهد بود که درباب مختلطات یاد خواهیم نمود .

شکل دوم

شکل دوم آنست که اوسط درهرد وطرف محمول گردد .نتایج بدت آمده ازآن همان سالبه بوده وشرط اختلاف د ومقد مه آن به ایجاب وسلب وکلی بودن کبری میباشد . اگرهرد وموجبه باشند نتیجه نمید هد زیرا شئی واحد گاهی حمل وگاهی برای د وشئی متباین اثبات میگرد د .مانند جسم برای سنگ وحیوان ویابرای دوشی نتفق مانند جسم برای انسان وناطق .دراین دو مورد نتیجه دراولی سالبه ودر دومی موجبه میباشد .همچنین اگرهرد وسالبه باشند ،بازهم نتیجه نمید هد زیرایک چیزگاهی ازد وشئی متباین سلب میشود .مانند سلب سنگ ازانسان واسب ویاازد وشئی متفق سلب میشود مانند سلب سنگ ازانسان وناطق .اگرکبری جزئی باشد ،بازهم نتیجه ای نخواهد داشت برای اینکه بعضی ازشئی که موضوع کبری میباشد گاهی بعضی شئی است که محمول برتمام موضوع صغری واعم ازموضوع صغری میباشد .گاهی هم بعض شئی است که ازتمام موضوع صغری سلب دارد

نتیجه در یکی از آنها موجبه کلیه و در دیگری سالبه کلیه است . ولی اگر همین کبرای جزئیه را صغری و صغری را کبری قرار دهیم سلب موضوع کبری از بعض موضوعی که الآن در صغری است صادق میباشد . چونکه سلب خاص از بعض عام و همچنین سلب یکی از دو متباین از بعضی متباین دیگر صادق و نتیجه در هر دو سالبه جزئیه میباشد . بنابراین مشهور ، مطلقه وممکنه در شکل دوم منتج میباشد . ولیکن حق اینست که اگر مطلقه عکس بشود ، منتج همان قضیه مشروطه بدوام موضوفیت موضوع بوصف خود میباشد . اما ، در این شکل اصلاً "ممکنه" منتج نیست ، زیراکه شئی واحد مانند "متحرك" که به اطلاق و یا امکان برای یکی از دو شئی متفق مانند انسان اثبات نمائیم میتوانیم همان متحرك را بیکی از دو جهت اطلاق و یا امکان از دیگری همچون "حیوان" سلب نمائیم که در اینجا نتیجه موجبه خواهد بود ، همچنین میتوانیم بیکی از همان دو جهت ، شئی را برای یکی از دو متباین اثبات کنیم مثل "متحرك" برای "فرس" و یا بیکی از همان دو جهت آنرا از متباین دیگر نفی نمائیم مثل "متحرك" از "ثور" که در اینجا نتیجه سالبه میباشد . پس از ممکنه نتیجه درستی بدست نمیآید . حال که شرایط شکل دوم را بدست آوردیم ، میدانیم که صور انتاج شکل دوم مانند شکل اول به چهار گونه است .

الف = هر دو کلی و کبری سالبه مانند : هر ب ، ج است و هیچ د ، ج نیست" نتیجه اش "هیچ ب ، د نیست" زیرا هنگامیکه کبری را عکس کردیم بصورت دوم از شکل اول بر میگردد و همان نتیجه مذکور را بدست میآوریم . همچنین از راه خلف هم میتوان به

درستی نتیجه استدلال گرد . بدین نحوکه اگر نتیجه هیچ "ب" د " نیست — صادق نیست باید نقیض آن "بعضی ب ، د است" صادق باشد وآنگاه این نقیض را صغری وکبرای قیاس اول را کبری برای صورت چهارم شکل اول قرار میدهیم مانند (بعضی ب ، د استوهیچ د ، ج نیست) نتیجه اش "بعضی ب مادام که ب است ، ج نیست" میشود . درصورتیکه در قیاس اول گفته بودیم (هرب ، ج است) .

ب = هر د وکلی وصغری سالبه باشد مانند : هیچ ب ، ج نیست وهر د ، ج است" که نتیجه اش "هیچ ب ، د نیست" میشود .

استدلال : صغری را عکس کرده بصورت دوم شکل اول برمیگردانیم سپس نتیجه آنرا باینطرق عکس میکنیم که عکس صغری را کبری وکبری را صغری قرارداده میگوئیم" هر د ، ج استوهیچ ج ب نیست ، نتیجه اش میشود "هیچ د ب — نیست" بعد ازاینکه این نتیجه را عکس کردیم ، همان نتیجه اولیه (هیچ ب ، د نیست) بدست میآید .

ازراه خلف نیز ، بدین نحو استدلال میشود که اگر (هیچ ب ، د نیست) صادق نیست نقیض آن (بعضی ب ، د است) باید صادق باشد . این نقیض را گرفته صغری وکبرای قیاس اول را کبری قرارداده ومیگوئیم "بعضی ب ، د وهر د ، ج است نتیجه میدهد (بعضی ب ، ج است) درصورتیکه در قیاس اول گفته بودیم (هیچ ب ، ج نیست) وچونکه خلاف درآمد پس همان نتیجه اول ما درست بوده است .

ج = صغری موجبه جزئیه وکبری سالبه کلیه مانند (بعضی ب ، ج است هیچ د ، ج نیست) که نتیجه میدهد (بعضی ب د است) برای صحت این نتیجه هم میشود به عکس کردن صغری وهم به طریقه خلف استدلال نمود .

د = صغری سالبه جزئیه وکبری موجبه کلیه مانند (بعضی ب ، ج نیست وهرد ج است) نتیجه میدهد "بعضی ب ، د نیست) صحت نتیجه را بعکس میتوان انجام داد ، زیرا سالبه جزئیه عکس ندارد وموجبه کلیه هم که به جزئیه عکس — میشود ، درصورتیکه قیاس از دو جزئی تشکیل نیافته وفقط بیان صحت آن ۱ — به افتراض باینست که فرض کنیم بعضی ب که ج نیست شئی معینی بوده ونامش را "آ" بگذاریم . پس هرآ ، ب است وهیچ آ ، ج نیست) ، بعدا "مقدمه دوم یعنی کبری را با آن ضمیمه کرده میگوئیم" هیچ آ ، ج نیست وهرد ، ج است نتیجه میدهد از صورت دوم شکل دوم که هیچ آ ، د نیست" سپس مقدمه اولی افتراض را "هرآ ، ب است" به "بعضی ب ، آآست" عکس نموده وبه نتیجه سابق (هیچ آ ، د نیست) ضمیمه کرده ومیگوئیم" بعضی ب ، آآست وهیچ آ ، د نیست که" بعضی ب ، د است" را نتیجه داده که مطلوب ما ثابت میگردد .

۲ — بخلف میباشد که راهش را قبلا "بدست آوردیم .

شکل ســـوم
========

شکل سوم اینست که اوسط موضوع هردو طرف باشد . نتیجه شکل سوم جزئی بوده وشرطش این میباشد که صغری موجبه ویکی از دو مقدمه کلیه باشد .

اگرهر دومقدمه‌سالبه‌باشند ، لازم نیست دوامریکه‌ازشئی واحد سلب میشوند ، هردومتفق‌یامختلف باشند . مانند سلب انسان‌وفرس مختلف ازسنگ وسلب انسان‌وحیوان‌متفق‌ازسنگ . اگردوهرمقدمه‌جزئی باشند جایزاست که‌نسبت به‌بعضی ازشئی واحد . دوامرمتفق‌اثبات ویایکی اثبات ودیگری‌سلب گردد . همچنین‌جایزاست که‌دربعضی دوامرمتباین‌ثابت ویایکی اثبات ودیگری‌سلب گردد مانند "بعضی ازجسم حیوان‌وبعضی ازآن انسان‌است" ومانند "بعضی ازجسم انسان‌نیست" که‌یکی‌راازبعض جسم نفی نمودیم . ومانند "بعضی ازجسم‌اسب وبعضی دیگرازآن‌انسان‌است" و مانند "بعضی ازجسم انسان‌نیست" .

درشکل‌سوم اگرصغری‌سالبه‌باشد ، نتیجه‌نمیدهد . زیراچنین‌نیست که‌هیچ گاه‌شئی ازشئی دیگرسلب شود ، لازم باشدکه‌تمام‌آنچه‌برای‌آن‌شئی دیگرویا برای‌خودآن‌شئی اثبات میگردد سلب شود . مثلا "درعین‌حال که‌میگوئیم "هیچ اسبی انسان‌نیست" صحیح است که‌بگوئیم "هراسبی حیوان‌وهراسبی صهّال" میباشد .

درشکل‌سوم بخلاف شکل دوم مطلقه‌وممکنه‌نیزمنتج میباشد . صورمنتجه شکل‌سوم ٦ تااست . برای‌اینکه‌وقتی صغری‌موجبه‌وکبری‌کلیه‌باشد مانند شکل‌اول چهارصورت بدست میآید وچونکه‌دراینجاجائز است که‌کبری‌جزئیه باشد دوصورت دیگرپیداشده‌درمجموع ٦ صورت بدست میآید .

١ ـ هرد وکلیه موجبه باشند مانند " هرج ، ب است وهرج ، د است" نتیجه اش بعضی ب ، د است" میباشد . زیراکه اگر اصغری را عکس نمائیم بازگشت بـه صورت سوم شکل اول مینماید . همچنین از راه خلف نیز میتوان صحت آنـرا روشن نمود . مثلا " میگوئیم اگر "بعضی ب ، د است" صادق نیست درحالیکه مطلقه عامه هم هست پس باید نقیض آن یعنی "هیچ ب ، د نیست، دائما ") صادق باشد . پس میگوئیم" هیچ ب ، د نیست" دائما "وهرج ، ب است " که نتیجه اش ازصورت دوم شکل اول "هیچ ج ، د نیست، دائما ") میشـود درصورتیکه درکبرای قیاس اولی " هرج، د است بالا طلاق "گفته شده بود ، پس خلاف باآن درآمد .

٢ ـ هرد وکلی وکبری سالبه باشد مانند : (هرب ، ج است وهیچ ب ، د ـ نیست) نتیجه میدهد "هیچ ب ، د نیست" که جزئیه سالبه است . صحت آن هم بعکس صغری وهم بخلف ممکن میباشد .

٣ ـ هرد وموجبه وصغری جزئیه باشد . مانند "بعضی ج ، ب است وهرج ، د " نتیجه میدهد که "بعضی ب د است" بیان اینهم بعکس کردن صغری وخلف میباشد .

٤ ـ هرد وموجبه وکبری جزئیه باشد مانند (هرج ، ب است وبعض ج د است نتیجه میدهد بعضی ب ، د است . بیان آن بعکس کردن کبری وصغرای شکل اول قراردادن میباشد . مانند " بعضی د ، ج است وهرج ب میباشد "نتیجه میدهد

که بعضی د ب است» . سپس این نتیجه را عکس مینمائیم که «بعضی ب ، د است» میشود ، معلوم است که عکس موجبه مطلقه ، چه کلیه و چه جزئیه همچنین عکس موجبه وجودیه جز مطلقه عامه نخواهد بود .

۵ــ موجبه کلیه صغری و سالبه جزئیه کبری باشد مانند : (هرج ب است و بعضی ج ، د نیست) نتیجه میدهد (بعضی ب ، د نیست) . بیان آن بعکس نیست چونکه سالبه جزئیه عکس نداشته و کلیه موجبه به موجبه جزئیه عکس میشود و باید قیاس جدید را از دو جزئیه تشکیل داد و حال آنکه قیاس از دو جزئیه تشکیل نمیشود لذا بیان آن اگر مطلقه عامه باشد بخلف میباشد . بدین نحو که اگر «بعضی ب د نیست» درست نیست ، پس لابد «هرب دائما د است» که نقیض نتیجه است درست میباشد . نقیض نتیجه صغرای قیاس جدید و صغرای قیاس اصل «هرج ب است» کبرای قیاس جدید شده و «هرج دائما د است» نتیجه میدهد . درصورتیکه در کبرای قیاس اصل (بعضی ج ، بالاطلاق ، د نیست) گفته بودیم وخلاف درآمد . بیان آن بطریق افتراض هم میباشد . مثلا فرض میکنیم که «بعضی ج که د نیست» نامش «آ» باشد که در آنصورت میگوئیم «هیچ آ ، د نیست و هر آ ، ج است» در صغری گفته بودیم که (هرج ، ب است) و نتیجه اش (هر آ ، ب است) میباشد . بعدا «این نتیجه را ضمیمه کبرای افتراض مینمائیم . مثلا» (هیچ آ ، د نیست و هر آ ، ب است و هیچ آ ، د نیست) که نتیجه اش (بعضی ب ، د نیست) بوده که همان مطلوب ما میباشد .

٦ ــ صغری موجبه جزئیه وکبری سالبه کلیه باشد مانند (بعضی ج ب است و هیچ ج ، د نیست) نتیجه میدهد (هیچ ب ، د نیست) که جزئیه سالبه است . بیان آن بعکس صغری وخلف وافتراض میباشد . این بیان نتیجه گیری ازمطلقات درد وشکل دوم وسوم میباشد . اما ضروریات هیچ فرقی مگر ازنظر جهت نتیجه با مطلقات ندارند . دیگر اینکه اگر بیان صحت نتیجه ازراه خلف باشد نقیض ضروریه ممکنه عامه بوده ووقتی آن ممکنه را با مقدمه دیگر قیاس ترکیب نمودیم ازقسم مختلط ازممکن وضروری میشود که هنوز به نتیجه این اختلاط آشنا نشده ایم . اگر بیان آن به افتراض باشد یکطرف قیاس افتراض وجودی ودیگری ضروری خواهد بود که نتیجه این اختلاط راهم درشکل اول هنوز بررسی نکرده ایم ولی درعین حال بطبع نزدیك ومحتاج به بیان نمیباشد . چونکه وجودیه صغری درتحت کبرای ضروریه داخل بوده واضح است که حکم ضروریه اصغررا میگیرد . همچنین اگر بیان آن بخلف باشد . پس باید ممکنه عامه راکه نقیض ضروریه گرفته شده موجود درخلف فرض نمائیم که فرض آن محال نیست . درنتیجه قیاس ما ازوجودی وضروری تشکیل میشود .

ممکن است شخصی فکرکند که اگربازگشت شکل دوم وسوم به شکل اول است پس با بودن شکل اول نیازبه آندو شکل نیست . جوابی که بآنها میدهیم اینست که چونکه ایندو مگربه اول بیّن وروشن نبوده وفائده ای هم درآنها نباشد ، درـ ایندو فنی نفسه بهره هائی وجود دارد . مثلاً گاهی سلب طبیعی یك مقدمه

باینست که یك چیز بخصوص موضوع و دیگری محمول گردد . مانند " آسمان ـ سبك نیست " ، " نفس مرطوب نیست " و " حرارت دیدنی نیست " وگاهی هم طوری است که با چنین مقدمه ای باید قضایائی همراه گردد که حتما " بر نظم شکل دوم باشد . همچنین در قضایائی جزئیه قاعده طبیعی اینست که بعض اعم موضوع شده اخص بر آن حمل گردد و اگر با این قضییه ، قضییه کلیه دیگری همراه شود ممکن است که از آن دو قیاس ، مگر بر هیئت شکل سوم تشکیل نیابد .

بگمان سرآمد پزشگان (ابوعلی سینا) قضایای مطلقه در علوم بکار نمیآید پس بحث راجع بآنها چندان فائده ای ندارد ولی تعجب اینست که اکثر قضایائی که در همان فن خودش (طب) بکار میرود قضایای مطلقه است . بنابراین گمان وی بی مورد میباشد .

فصل سوم : مختلطـــات
=============

اینک که از بیان مطلقات وضروریات در اشکال سه گانه ونیز از ممکنات در شکل اول ودوم فراغت یافتیم بنا چار قیاس های مختلطه این اشکال را — بیان مینمائیم .

۱ — اگر در شکل اول صغری ضروریه وکبری مطلقه باشد باتفاق تمام منطقییـــن نتیجه تابع کبری ومطلقه میباشد .

۲ — اگر صغری ضروریه وکبری نیز ضروریه باشد حق اینست که نتیجه ضروریه است ولی مشهور با آن مخالف اند . بیان اینکه ضروریه است اینست که ، وقتی در — کبری میگوئیم " هر ج ، د است " مقصود این میباشد که هر چیزی که دائما " ویا غیر دائم موصوف به ج میباشد ، بالضروره موصوف به " د " است . و " ب " از — جمله چیزهائی است که مطلقا " موصوف به " ج " میباشد . پس " ب " داخل در کبری ود ، بالضروره محمول بر آنست ، بنابراین نتیجه تابع کبری وکبری — ضروریه بود پس نتیجه ضروریه است .

۳ — اگر صغری ضروریه وکبری مطلقه مشروط به اتصاف موضوع بوصف خـــود باشد نتیجه ضروریه میباشد . بیان آن اینست که " ب " موصوف به " ج " میباشد مادام که " ج " موجود است . وهر " ج " مادام که موصوف به " ج " است " د " میباشد چونکه دوام (د) برای " ب " بدوام " ج " برای " د " بوده ومعلوم است که " ج " برای " د " مادام که موجود است ، دوام دارد .

افضل المتاخرین ابوعلی سینا گفته است که در کبری نمیشود شرط کرد که " هر ج

داست مادام که موصوف به ج استلا دائماً) . زیرا کاذب از کار درمیآید زیرا وقتی که میگوئیم " هر ج مادام که ج است ، د میباشد نه دائماً) معنایش اینست که هر ج " دائماً " ، ج ؛ نیست درصورتیکه در صغری گفته بودیم بعضی چیزهائیکه ج ، میباشد مثلاً " ب دائماً " ج است . پس خلاف درآمده وکذب قید لا دائماً " معلوم میشود .

اینك گفته بوعلی را تعقیب وبررسی مینمائیم . گفته ابوعلی که " شرط کردن کبری به لا دائماً " صحیح نیست " بجا ودرست بوده قیاس مذکور با شرط یاد شده نتیجه دادنش متصور نیست . ولی علت آوردن برای کذب کبرای مدعی بطور اطلاق صحیح نیست . درتمام صور تشکیل قیاس چون ممکن است کبری غیر دائمه بوده وکاذب هم نباشد ودرعین حال قیاس منتج نباشد . بدین نحو که لا دائم جزء موضوع شده وگفته شود " هر ج ، ب است وهر چیزیکه لا دائماً " ، ج ؛ است د ، میباشد) روشن است که این وجه غیر از وجهی است که وی ذکر کرده است زیرا که وی لا دائم را جز محمول قرار داده وگفته بود : هر ج ، د میباشد نه دائماً " بلکه مادام که " ج " است) که لا دائم جزء محمول بوده لذا کاذب درآمده است چونکه در صغری " ج " محمول را دائماً " موصوف به " جیمیّت " نموده ودر کبری " ج " را موصوف به " جیمیت " دانسته ایلا دائماً " . زیرا وقتی حمل " د " بر " ج " غیر دائم ومشروط به دوام " جیمیت " شد پس درواقع " جیمیت " برای " ج " غیر دائم میباشد . چون اگر جیمیت " ج " غیر دائم نمیبود ، اتصاف " ج " به " د " هم غیر

دائم نمیشد . زیرا اگرچیزی امری رابعلت اینکه مساوی آن امراست غیر دائم قرارداد ، پس خودش درنتیجه غیردائم خواهد بود . اما وجهی که درآن لا دائم راجزء موضوع قرارداد یم کبری کاذب درنمیآید . برای اینکه شما حکم نمیکنند که "هرجیمی ، ج " است لا دائما ") بلکه حکم میکنید که " د با اینکه همیشه ج نیست ، ج است " واین حکم منافات باآن ندارد که یك چیزی دائما " (ج) باشد . ولیکن چون " ج " درکبری غیراز " ج " محمول درصغری بوده وقیاس اشتراك درحداوسط ندارد ، منتج نمیباشد .

پس شایسته اینست که بگوئیم شرط " لا دائم " درکبری درست نیست یا بخاطر اینکه کبری کاذب درمیآید ویا بعلت اینکه گرچه صادق میباشد ولی قیاس بدون حداوسط میماند . اما صورمنتجه این مختلطات راخود استخراج خواهی نمود .

نتیجه اختلاط قیاس درشکل دوم عموما " ضروریه است . درمطلقه عامه هیچ خلافی نبوده ولی درمطلقه وجودیه بنابرمشهور نتیجه تابع سالبه ای است که منعکس بشود ولیکن حق اینست که نتیجه ضروریه باشد . برای اینکه هرگاه د برای یکطرف بالضروره اثبات واز دیگری لا بالضروره سلب شود ویا اینکه از یکی بالضروره سلب شده ولا بالضروره برای دیگری اثبات شده باشد ویا برای هر د وطرف دریکی بالضروره ودردیگری لا بالضروره اثبات شده باشد ویا ازهردو دریکی بالضروره ودردیگری لا بالضروره سلب شود درتمام این صورمعلوم

میگردد که بین طبیعت دو طرف بالضروره مباینت موجود میباشد .

از این بیان این نتیجه حاصل میشود که اگر هر دو مقدمه سالبه باشند نتیجه میدهند . همچنین اگر هر دو موجبه باشند بشرط اینکه مطلقه وجودیه باشند و اگر مطلقه عامه باشند چونکه اشتمال آن بر ضروریه جایز است ترکیب قیاس از دو سالبه یا از دو موجبه جایز نیست . همچنانکه اگر هر دو ضروریه باشند چه سالبه و چه موجبه باز هم قیاس ترکیب نمییابد در شکل سوم نتیجه تابع جهت کبری میباشد . در قیاسهائی که با عکس کردن صغری بشکل اول رجوع میکند راه استدلال "عکس" میباشد و در قسمتهائیکه بعکس کردن کبری رجوع میکند و یا اصلاً بوسیله عکس کردن رجوع نمیکند راه استدلال "افتراض" بوده که دو صورت برای آن میباشد

۱ ــ آنجائیکه کبری موجبه جزئیه باشد ۲ ــ آنجاکه کبری سالبه جزئیه باشد . سالبه مانند: "هر ج ب است و بعضی ج ، د نیست" نتیجه اش (بعضی ب ، د نیست) میشود . اکنون از راه افتراض بعضی کبری که "ج" بوده و "د" نیست ، نامش را "آ" گذارده و میگوئیم "هیچ آ ، د نیست" ، سپس قیاس را بدینصورت فرض مینمائیم : و هر آ ، ج است و هر ج ب است" نتیجه میدهد که هر آ ، ب ، میباشد " بعداً آنرا به قضیه افتراض ضمیمه مینمائیم : (هر آ ، ب است و هیچ آ ، د نیست) نتیجه میدهد (بعضی ب ، د نیست) . که این همان نتیجه ای میباشد که مطلوب ما بوده ولی اصل توجه روی جهت قضیه افتراض (هیچ آ ، ب است) میشود . و معلوم است که جهت آن همان جهت کبرای قیاس اصلی است که (بعضی ، د نیست) باشد . ولی

بنابرمشهورتوجه اولی جهت صغری از آنجائیکه بوسیله عکس کردن کبری بشکل

اول بر میگردد میباشد . زیرا صغری در آنجا کبرای شکل اول شده پس جهت

آن معتبر است نه جهت قضیه افتراض وسپس نتیجه ای را که بدست آمده است

مطابق جهت همان صغری عکس مینمائیم که در آنصورت مطلوب بدست

میآید . مثلاً : اگر کبری موجبه جزئیه باشد (هرج ب است و بعض ج ، د میباشد

نتیجه اش بعض ب ، د است) کبری را عکس کرده صغرای شکل اول وصغرای

قیاس اصلی را کبرای شکل اول قرار داده ومیگوئیم (بعضی د ، ج است وهر ج

ب است نتیجه میدهد که بعضی د ب است) . سپس این نتیجه را عکس نموده ،

جهت آنرا با جهت صغرائی که اکنون کبرای شکل اول میباشد ، یکسان قرار دهیم

ولی جوابش اینست که قضییه موجبه ، وقتی عکس شد ، جهت خود را حفظ —

مینماید . این نحو بیان اختلاط مطلقه وضروریه در اشکال سه گانه بود .

اختلاط ممکنه با غیر ممکنه :

۱ — اختلاط در شکل اول = الف = اختلاط با ضروریه که نتیجه تابع کبری است

پس اگر کبری ممکنه باشد نتیجه هم بلا خلاف ممکنه است واگر ضروریه موجبه باشد

بنابر مشهور نتیجه ممکنه حقیقته میباشد . مانند (هر ب ، به امکان عام ، ج است ،

وهر ج ، بالضروره د میباشد ، نتیجه میدهد که هر ب به امکان خاص د میباشد .)

استدلال : اگر این نتیجه درست نبوده و (هر ب ، د است) ممکن نباشد پس (هر

ب ، بالضروره د است) را به کبرای قیاس ضمیمه نموده ومیگوئیم (هیچ ب ، بالضروره

د نیست وهرج ، بالضروره د استکه نتیجه میدهد (هیچ ب ، بالضروره ج نیست) . درصورتیکه بحسب صغرای قیاس اصلی ممکن بود که تمام ب ، ج باشد . جواب این استدلال بنابر مشهور اینست که شما ادعا نکردید که نتیجه ممکنه عامه باشد تا بوسیله ضرورت سلبش نموده وبگوئید اگر " هرب ، بالامکان ، د است" صحیح نیست پس (هیچ ب ، بالضروره د نیست) — درست میباشد . درصورتیکه مدعای شما ممکنه خاصه بوده بنابراین خلف در کار نیست . همچنین بنابر مشهور اگر ضروریه سالبه باشد نتیجه ممکنه عامه بوده که گاهی ممکنه خاصه وگاهی مطلقه درست است . ولی حق اینست که نتیجه در تمام صور مذکوره ضروریه است . زیرا وقتی درکبری حکم میکنیم که هر ج ، د است" یا هیچ ج بالضروره د نیست" معنایش اینست که هر چیزیکه دائما " ج " است د میباشد ویا د نمیباشد ، نه مادام که ، ج ، است بلکه مادام که موجود است . دراینصورت اگر " ب " ج " باشد پس " د " هم دائما " هست ویا نیست . گرچه دریك زمانی "ب" بالفعل "ج "نباشد و چنین نیست که " د بودن " ب" بالضروره در وقت اتصاف "ب" به " ج " — حاصل شود ، بلکه در وقتی حاصل میشود که " ب "ج " باشد ووقتیکه " ج " شد ، د ، هم خواهد بود چه موصوف به "ج " بوده ویا نباشد . دراین فرض هر "ج " درتحت کبری (هرج ، د است ویا هیچ ج بالضروره ، د نیست چه بالفعل وچه بالقوه داخل میشود . چونکه مانعی نیست که هر " ج "بالقوه

(ج)بالفعل گرد د وهروقت که بالفعل "ج" شود این ضرورت " د "بوده و یا نبودن برایش ثابت میشود ولا زم بالفعل "ج" باشد بلکه "ج" ، د است چه قبل از اتصاف به "ج" بودن وچه بعد از اتصاف بآن . مثلا" : هر انسانی ممکن است که متحرك باشد " وهر جسمی متحرك است" نتیجه اش "هر انسانی جسم است " نه تنها د روقتی که متحرك انسان حصول یافته باشد بلکه وقتی که انسان موجود باشد ، قبلا" هم شرط کردیم که در شکل اول صغری باید بجز ممکنه خاصه موجبه باشد . زیرا که در ممکنه خاصه سلب تبدیل به ایجاب میگردد . پس وقتی ممکنه خاصه سالبه را صغری قرار داده و به کبرای موجبه ضروریه ضمیمه نمودیم ، موجبه ضروریه را نتیجه میدهد . همچنین اگر صغری سالبه وجودیه بوده و به کبرای موجبه ضروریه مقرون شود نتیجه ضروریه موجبه میباشد وهمین دو قسم است که از قانون کلی (متابعت نتیجه اخسّ از دو مقدمه" استثنا" شده است که در شکل اول یادآور شده بودیم .

ب = اختلاط ممکنه ومطلقه : اگر کبری ممکنه باشد نتیجه نیز ممکنه است مانند (هر ب ، ج است وهر ج بالا مکان د است ، نتیجه اش هر ب ، د است) . زیرا وقتیکه "د" بالا مکان بر "ج" حمل شود ، ب ، تحت ج " داخل میگردد ونتیجه د روقتی که کبرای وجودیه موجبه باشد ممکنه خاصه است . مانند (هر ب ، ج است وهر ج ، بالوجود ، د است . نتیجه اش هر ب ، بامکان خاص د است) .

استدلال : نقیض ممکنه خاصه یا ضرورت سلب ویا ضرورت ایجاب است . اوّل

همان سلب (بعضی ب، بالضروره د نیست) را فرض کرده وآنرا به صغرای ممکنه (هرب، ج است) ضمیمه نموده وفرض میکنیم که وجود یه است. هرچند فرض کاذبی میباشد ولی محال نیست چونکه فرض کردن ممکن به موجود، محال نبوده ومحالی هم ازآن بوجود نمیآید زیراکذبی که محال نباشد مستلزم محال نمیشود برای اینکه وقتی کذب محال نبود ممکن است دریك موقع نامعلومی موجود شود و لازمش هم که محال است باآن موجودگردد ولی موجودیت محال تصورندارد. پس محال لازم کذب غیرمحال نخواهد بود. مانند "هرب، بالوجود، ج است وبعضی ب بالضروره د نیست — نتیجه اش ازصورت پنجم شکل سوم است که — هیچ ج، بالضروره، د نیست). اکنون بعد ازتوجه به این قیاس ونتیجه آن اگر محال لازم آید باید بدانیم که ازاصل قیاس نیست. زیرافرض اینست که قیاس صحیح ترکیب یافته بوده وازاینکه ممکن را وجود یه فرض نمائیم نیز نیست. چونکه عدم محالیست آنراگوشزد نمودیم. پس علت محالیت همان مقدمه ای (سالبه ضروریه) است که ضمیمه نمودیم ومحالیست ازتوجه به نتیجه (هیچ ج بالضروره د نیست) معلوم میگردد. زیراکه باکبرای قیاس اصلی (هرج، بالوجود، د است مخالف است. پس محال ازسالبه ای لازم آمده است که درشتی آنرا فرض کرده — بودیم وچون ازآن محال لازم آمد پس خود نیز محال میباشد. اکنون ایجاب (بعضی بالضروره د است) را فرض کرده وآنرا به صغرای ممکنه مذکور ضمیمه کرده ووجود یه فرض میکنیم (هرب، بالوجود ج استوبعضی ب، بالضروره د است) نتیجه اش —

(بعضی ج ،بالضروره داست) نتیجه‌اش (بعضی ج ،بالضروره داست) —
میباشد . درصورتیکه این نتیجه محال است ، چونکه گفته بودیم (هرج بوجود غیرضروری ، داست) پس خلاف درآمده وهمان ممکنه خاصه درست بوده است
لازم به‌تذکراست که چون افضل المتاخرین درکتاب ،اشارات نقیض وجودیه را موجبه ضروریه ویا سالبه ضروریه قرارداده است ،لذا درنتیجه ممکنه خاصه آمدن ازوجودیه آمدن ، اولی نیست . بلکه بعقیده وی اگرنتیجه وجودیه باشد صحیح میباشد . ولی بنظر میرسد که درکتاب اشارات به‌اشتباه رفته باشد و زیراکه درسایرکتابهایش نقیض وجودیه را وجودیه گرفته وچون بیشتر همت ابوعلی دراشارات این بوده است که حقرا نگاشته ازمتابعت مشهور دوری گزیند ،لذا ممکن است کسانی گمان کنند که هرآنچه دراشارات آمده حق وهرآنچه ازاین موارد درنوشته‌های دیگرش وجود دارد برباطل میباشد . وماکه مبادرت بذکر این موارد نمودیم بخاطر همین منظور بوده که نخواستیم اشکال برآن بگیریم .
اگربه‌نحوه استدلال ما درصورتیکه کبرای وجودیه موجبه باشد توجه کرده باشید میتوانید همین عمل را برروی کبرای سالبه پیاده نمایند که گاهی ضروری است آن چنانکه قبلاً بیان شد وگاهی ممکنه خاصه است ولی آنچه که هردوراد ربر میگیرد ممکنه عامه است .

۲ — اختلاط درشکل دوم

الف — اختلاط ممکن یاضروری . نتیجه اختلاط ممکن باضروری چه هردو موجبه

وچه‌سالبه‌وچه‌یکی موجبه‌ودیگری‌سالبه‌باشد ،ضروریه‌است ،بیان‌صحت آن‌بهمان‌نحوی‌است که‌قبلاً در اختلاط مطلق باضروری درهمین‌شکل‌یاد آورشدیم .

ب = اختلاط ممکن‌با مطلق : اگرمطلق عکس شود دراینصورت قیاس از سالبه‌مطلقه‌هم ترکیب‌مییابد واگر ممکنه ، خاصه‌باشد ،گاهی موجبه‌وگاهی سالبه‌میشود .ضروب منتجه چهارگونه‌است: ۱ ــ صغری ممکنه موجبه‌کلیه و کبری سالبه‌مطلقه‌ای‌که‌عکس میشود مانند " هرب ،بالا مکان‌ج است‌و هیچ د ،ج نیست نتیجه‌میدهد هیچ ب ،به‌امکان‌خاص، د نیست" این درصورتی است که‌مطلقه‌درعکس خالی ازضرورت باشد ولی اگرعکس‌آن مشتمل‌برضرورت باشد وآن قضیه‌ای‌است که‌موصوفیت موضوع آن‌بوصف خود دوام داشته باشد نتیجه‌دراین‌صورت سالبه‌به‌امکان‌عام است . بیان‌صحت این‌قسم بعکس نمودن‌وبرگرداندن‌بشکل اول درمورد همین‌قسم اختلاط میباشد .

۲ ــ درصورتیکه‌صغری ممکنه‌خاصه‌وسالبه‌کلیه (هیچ ب ،ج نیست) وکبری موجبه‌کلیه‌مطلقه (هرج ، د است) باشد ،صغری‌راعکس کرده‌وکبری‌وکبری راصغری‌قرارمیدهیم مانند (هرد ج است وهیچ ج ،ب نیست) که‌ازشکل اول‌هیچ د به‌امکان‌خاص‌ب نیست) نتیجه‌میدهد .این‌درصورتی است که‌مطلقه‌مشتمل‌برضرورت نباشد ولی درجائی که‌سالبه‌ممکنه‌خاصه‌بوده‌ومگربه ایجاب عکس شده‌وبعد هم عکس موجبه‌آن ، ممکنه‌عامه‌موجبه‌میشود مانند

(هر د ج است وبعضی ج بامکان عام ب است، نتیجه موجبه جزئیه (بعضی د بامکان عام ، ب است) میشود ۰ ولی اگر مطلقه مشتمل بر ضرورت باشد نتیجه گاهی سالبه ضروریه گاهی موجبه جزئیه بامکان عام بوده وهیچکدام راهم ازراه عکس نمیتوان تعیین نمود ۰

۳ ــ اگر صغری جزئیه موجبه ممکنه وکبری کلیه مطلقه موجبه باشد قابل انعکاس بوده ونتیجه جزئیه موجبه است واگر مطلق مشتمل برضروری نباشد مانند قسم اول ممکنه خاصه ولی اگر مشتمل برضروری باشد ممکنه عامه میباشد ۰بیان صحت آن بعکس صغری و رجوع بشکل اول ازهمین قسم اختلاط میباشد ۰

٤ ــ صغری جزئیه سالبه وکبری کلیه موجبه است ، پس اگر صغری مطلقه باشد چونکه جزئیه است با اینکه شرط کرده بودیم مطلقه سالبه منعکسه باشد عکس نمیشود ۰ولی واگر صغری ممکنه باشد پس کبری مطلقه موجبه است وشرط شده بود که مطلقه منعکسه سالبه باشد ۰لذا قیاسی ازقسم چهارم تشکیل نشده وبوسیله عکس کردن هم بیان نمیشود ۰ زیرا کبری موجبه وعکس آن جزئیه موجبه بوده وصغرای قیاس اصلی ونتیجه آن هم جزئیه است ۰پس قیاس عکس از د وجزئیه تشکیل میابد که آن چنانکه قبلاً معلوم شده است صحیح نمیباشد ۰همچنین بوسیله افتراض هم بیان نمیشود ، ــ برای اینکه نتیجه یکی از د وقیاس افتراض جزئیه موجبه امکان عام بوده باجزئیه دیگر قابلیت تشکیل قیاس راندارد ۰ امّا اگرهردو مقدمه ممکنه باشند ، قیاس فقط از شکل سوم ، تشکیل میابد ۰ واگر صغری سالبه هم باشد درست است چونکه به موجبه

رجوع کرده ونتیجه ممکنه حقیقه (خاصه) میباشد .بیان آن بیک مرتبه عکس کردن بود هتا به شکل اول برگردد ولی اگر محتاج به دو مرتبه عکس باشد یگو بیانش بعکس کردن نمیشود .زیرا که اگر نتیجه عکس شود به ممکنه عامه برگشته وشامل ضروریه هم میگردد .پس باید به افتراض بیان گردد که نتیجه آن هم ممکنه حقیقه میباشد .

۳ ــ اختلاط در شکل سوّم
===============

الف = در اختلاط ممکن با ضروری که نتیجه تابع کبری است .

ب = ممکن با وجودی که نتیجه ممکنه خاصه است .

ج = ممکن با مطلق که نتیجه ممکنه عامه است .علتش اینست که بعد از عکس کردن بشکل اول رجوع مینماید .اختلاط ممکن در شکل اول اگر مطلق وجودی باشد ، ممکنه خاصه واگر مطلق عام باشد ممکنه عامه است .پس ،فشرده بحث در فصل مختلطات این شد که در شکل اول نتیجه را از حیث جهت بجز دو مورد تابع کبری است ۱ ــ صغری ضروریه وکبری مطلقه ومشروط بدوام موصوفیت موضوع بوصف خود باشد که نتیجه ضروریه است ۲ ــ صغری ممکنه خاصه وکبری وجودیه ویا مطلقه باشد .در اینصورت نتیجه ممکنه است .در شکل دوم اگر هر دو مطلقه باشند ، قیاس از آن تشکیل نشده ، مگر اینکه مطلقه سالبه بوده وعکس راپذیرد .همچنین اگر هر دو ممکنه ویا یکی ممکنه ودیگری مطلقه (مطلقه قابل عکس) باشند ،اگر مطلقه خالی از ضرورت باشد ، نتیجه ممکنه خاصه واگر مطلقه

مشتمل بر ضرورت باشد ، نتیجه ممکنه عامه است . اما در قسم اختلاط مطلق ضروری وممکن وضروری ، همیشه نتیجه ضروری است چه هردو موجبه ویا هردو سالبه ویا یکی سالبه ودیگری باشد . مگر اینکه مطلق عام باشد که درآنصورت حتما" اختلاف کیفیت لازم است .

درشکل سوم نتیجه تابع کبری است چونکه درموقع رجوع دادن بشکل اول ــ جهت کبری باید رعایت گردد ، مگر درمورد شکل اول که استثناء شده است این سخن عمده ما درباب مختلطات بود که با اتمام آن بحث ، صور قیاسات حملیه هم خاتمه پذیرفت .

فصل ســـوم :
========

قضایای شرطیه واحکام آن (ایجاب سیب ــ حصر ــ اهمال)

پیش ازاین تقسیم قضایا را به حملیه وشرطیه وهمچنین تقسیم شرطیات را بـه منفصله ومتصله بیان نمودیم . وهمچنانکه بعضی ازقضایای حملیه ، بدون تشکیل قیاس مورد قبول وتصدیق وپاره ای دیگر ، تصدیق آنها محتاج به تشکیل قیاس میباشد ، قضایای شرطیه هم بدینگونه هستند . قضایای حملیه ازقیاس ها ی حملیه وشرطیه بدست میآیند ولی قضایای شرطیه بجزازقیاسات شرطیـــــه بدست نمیآیند ، چه ، مقدمات آنها شرطیه خالص ویا مخلوط ازشرطیه وحملیه پس دراینجا باید قیاسات شرطیه درمورد بحث قرارداده وشرایط آنها را یاد آورشویم . ولی پیش ازاین باید خود قضایای شرطیه بسیط ومرکب ، حقیقی و

غیرحقیقی ایجاب وسلب وحصرواهمال آنهارا شناخته واشاره‌ای نیزجهت تناقض وعکس آنها بنمائیم : قبلا" ارشاره‌کردیم که ، قضایای شرطیه مانند قضایای حملیه بوده‌اززاین نظرهرکدام" سخن قطعی " دارند .باین معنی که قضایائی هستند که درآنها به منسوبیت چیزی به چیزی حکم شده‌وتنها اختلاف آنها اینست که اولا " درحملیه نسبت دوم به اول میباشد درحالیکه در شرطیه بدین وضع نبوده بلکه نسبت در متصله به " متابعت" ودرمنفصله به "معاندت موسوم میباشد .ثانیا" :تالیف قضایای حملیه ازمفردات ویاازآنچه که درحکم مفردات است ،بودن ولی تالیف شرطیات ازچیزهائی میباشد . که بصورت قضییه تشکیل شده‌اند ولیکن بداخل شدن حرف شرط وجزاء وحرف دال براتصال وانفصال ، ازقضییه بودن خارج گشته وجزءقضییه‌ای شده‌اند که اگر یك جزء دیگربآنها ضمیمه شود ازمجموع آند و ، قضییه‌ای بدست میآید که ممکن است مورد تصدیق ویاتکذیب قرارگیرد .

قضایائی که جزءقضییه شرطیه‌اند ،گاهی همه حملیه‌اند که ازتالیف آنها قضییه شرطیه بسیطه‌ای فراهم میآید وگاهی همه شرطیه‌اند که دراینصورت باید تمام اقسام آنهارااشاره نمائیم .

الف = شرطیه متصله:

۱ـ مرکب ازدوحملیه مانند :اگرخورشید طلوع کند ،روزاست ،

۲ـ مرکب ازحملیه وشرطیه متصله ومقدم حملیه مانند :اگرخورشید علت روزباشد

پس هر وقت که خورشید طلوع کند ، روز میشود .

٣ ــ مرکب از حملیه وشرطیه متصله وتالی حملیه مانند : " اگر چنین باشد که هر وقت خورشید طلوع کند ، روز باشد پس خورشید علت روز است "

٤ ــ مرکب از حملیه ومنفصله ومقدم حملیه مانند : " اگر این عدد باشد ، یا زوج است یا فرد " .

٥ ــ مرکب از حملیه ومنفصله وتالی حملیه مانند " اگر چنین باشد که این یا سفید باشد ویا سیاه پس آن رنگ است " .

٦ ــ مرکب از دو متصله مانند " اگر چنین باشد که هنگامی که خورشید طلوع میکند روز باشد پس اگر روز نباشد ، خورشید طلوع نکرده است .

٧ ــ مرکب از متصله ومنفصله ومقدم متصله مانند : " اگر چنین باشد که هر وقت خورشید طلوع روز باشد پس یا خورشید طلوع میکند ، ویا روز نیست . "

٨ ــ مرکب از دو منفصله مانند " اگر که جسم یا ساکن باشد یا متحرک ، پس بعضی از جزو هر یا ساکن است یا متحرک " .

٩ ــ مرکب از متصله ومنفصله وتالی متصله مانند : " اگر چنین باشد که این عدد یا زوج باشد ویا فرد ، پس اگر زوج باشد ، فرد نیست .

ب ، شرطیه منفصلــــه :

١ ــ مرکب از دو حملیه مانند " این عدد یا زوج است یا فرد " .

٢ ــ مرکب از متصله وحملیه مانند " یا چنین است که هر وقت روز باشد خورشید طلوع

کرده است ویا چنین است که خورشید علت روزنیست".

٣ ــ مرکب ازمنفصله وحطیه مانند : "یا چنین است که این عدد یا زوج است ویافرد ویا اینکه عدد نیست"

٤ ــ مرکب ازدو متصله مانند "یا چنین است که هروقت خورشید طلوع کند روز باشد ویا چنین است که خورشید طلوع کند ولی روزنباشد".

٥ ــ مرکب ازدو منفصله مانند "یا اینست که این تب ، یاصفراوی است یا خونی ویا اینست که این تب ، یابلغمی است ویاسودائی".

٦ ــ مرکب ازمتصله ومنفصله مانند "یا چنین است که اگرخورشید طلوع کند ، روزشود ویا چنین است که خورشید طلوع کند ویا اینست که روزباشد".

باید توجه داشته باشیم که شرطیه منفصله گاهی فقط دو جزء دارد : یا موجبه ویا سالبه ویا یکی موجبه ودیگری سالبه وگاهی اجزاء زیادی دارد که همه بالفعل وبالقوه متناهی اند مانند "این عدد یا تمام است یا زائد است ویا ناقص". ویا بالقوه غیرمتناهی است مانند : "این عدد یا ٢ است یا سه ویا چهارویا ... که این اجزاء ممکن است سالبه وممکن است که موجبه باشد . ولی شرطیه متصله دو جزء (مقدم وتالی) بیشترندارد . گاهی مقدم بالفعل ویا بالقوه قضایای بسیاری بوده ومجموعاً یک قضیه راتشکیل میدهند . مانند "ان کان هذا الانسان به حمّی لازمه وسعال یابس وضیق نفس وجع ناخس ونبض منشاری فیه ذات ــ الجنب" . واگراین قضایای کثیره درطرف تالی قرارگیرد یک قضیه نخواهد بود

بلکه بالفعل قضایای بسیاری تشکیل خواهد شد . مثل اینکه همان قضیه مذکور را عکس کرده و بگوئیم " ان کان بهذا الانسان ذات الجنب ــ فیه حمی وسعال یابس وضیق نفس ووجع ناخس ونبض منشاری " که در اینصورت دیگر بحث یك قضیه نبود ، بلکه چندین قضیه است . زیرا هر جمله‌ای از " ان کان هذا مجنونا " فیه حمی ، فیه سعال یابس وفیه ضیق نفس و . . . قضیه‌ای مستقل است .

ایجاب وسلب قضایای شرطیه:

پیش از این یاد آور شدیم که ایجاب در متصله عبارتست از دلالت بر وجود تالی برای مقدم واتصال ومتابعت آن از مقدم مانند " اگر خورشید طلوع کند روز ــ موجود است " . همچنین سلب در متصله بر طرف کردن همین لزوم واتصال میباشد . مانند (چنین نیست که اگر خورشید طلوع کند ، هوای آسمان ابری باشد) . ومعنای سلب این نیست که مقدم ویا تالی سالب باشند چونکه ممکن است هر دو سالبه ولی قضیه موجبه باشد . مانند " اگر خورشید طلوع نکند ، پس روز هم نیست " . در اینجا به لزوم وایجاب عدم روز برای عدم بر آمدن خورشید حکم شده است . همچنین ایجاب در منفصله که عبارت است از دلالت بر وجود مباینت وعناد بین دو قضیه بدینگونه میباشد . مانند " این عدد یا زوج است ویا فرد " که در اینجا به ایجاب انفصال یکی از دیگری ، یعنی جدائی قضیه‌ای که میگوید " این عدد زوج است " از قضیه‌ایکه میگوید " این عدد فرد است " حکم نمودیم . سلب در منفصله بر طرف ساختن همین عناد ونـــا

سازگاری بوسیله داخل کردن حرف سلب برهر جزء از قضیه میباشد . وبالاخره منظور اینست که انفصال وناسازگاری پیش از دخول حرف سلب وجود داشته باشد ، نه بعد از آن . مانند "چنین نیست که جسم یا سفید باشد یا متحرك" که تنافی وانفصال را از بین دو قضیه برطرف ساختیم . ولی اگر حرف سلب را بر تمام اجزاء داخل نساخته ، بلکه بریك ویا برهریك از دو قضیه داخل ساختیم ، قضیه موجبه است . مانند " یا اینست که عدد زوج نیست ویا اینست که عدد فرد نیست" . ومانند " یا زید نمینویسد ویا دستش متحرك است" . هردوی اینها قضیه موجبه میباشد ، گرچه دریك مثال حرف سلب برهردو ، ودرمثال دیگر حرف سلب بریکی داخل شده است .

حقیقی وغیر حقیقی از قضایای شرطیه :

متصل حقیقی آنست که وضع مقدم ، ذاتا " ، متابعت تالی آنرا اقتضاء کند اعم از اینکه تالی علت مقدم ویا معلول غیر مفارق مقدم ویا مضایف مقدم بوده ویا هردو معلول علتی دیگر باشند . ولی متصل غیر حقیقی آنست که حکم بتالی درآن باصدق حکم بمقدم صدق نماید بدون اینکه بین آندو هیچ علاقه ای باشد . مانند " اگر انسان ناطق است پس الاغ ناهق میباشد " . که حکم متابعت تالی ازمقدم ، از این باب نیست که تالی ازموجبات مقدم بوده ویا بین آندو علاقه ای مکشوف یا غیر مکشوف برای ما وجود دارد . بلکه این متابعت ازطریق اتفاق وبرخورد بوده ، امثال آن بهره ای درعلوم ندارند . زیراکه ذهن انسان ز هرگاه عالم بوجود تالی

شد ، ولی بطور روشن آگاه نگردید که وجود تالی از وضع مقدم است، درنتیجه فائده ای برای وضع مقدم ، در اینکه بجانب تالی منتقل شود ، نیست. در صادق بودن حقیقتی ، صادقیت اجزاء شرط نیست، بلکه ، چه با اجزاء هرد و کاذبند. پس شرط اینست که از وضع مقدم ، وضع وثبوت تالی لازم آید. مانند "اگر " ۵ " زوج باشد به دوجزء متساوی تقسیم میگردد " که این قضیه صادق بوده واز وضع مقدم ، هروقت که وضع شود وجود تالی لازم میآید . ولی در این قضیه مقدم ذاتاً محال بوده ووجودش تصورندارد . پس اگروجودش ممکن وفی نفسه متصور باشد ، از آن تالی لازم میآید .

منفصل حقیقی آنست که بوسیله " اما " منظورنمائیم که فلان امر از یکی از اقسام خالی نبوده وجمع آنها هم امکان ندارد . پس درقضییه منفصله هم منع از خالی بودن و هم منع از جمع وجود دارد مانند " این عدد یا فرد است ویا زوج " که متصور نیست که عددی خالی از این دوبوده ویا آند و دریکعدد مجتمع باشند . از نظر محققین لفظ "لا یخلو" بجزبهمین قسم ، لیاقت ندارد .

منفصل غیرحقیقی دو قسم میباشد : ۱ــ قسمی است که بوسیله لفظ "اما" منع از اجتماع اراده شود نه منع از خلو . مانند جواب پرسنده ای که پرسیده است "این حیوان درخت است" وشما درجواب گفته اید "چنین نیست ، بلکه یا حیوان است و یا درخت" . که معنایش اینست که حیوانیت وشجریت (درخت بودن) در این شی اجتماع ندارند . ومراد این نیست که این شئی خالی از آند ونمیشود ، بلکه

گاهی ازهرد وخالی میباشد مانند "جماد" که نه حیوان است ونه شجر .

۲ ــ قسمی است که بوسیله لفظ " اما " منع ازخلو، اراده شود ، نه منع ازجمع مانند جوابی که در مقابل گفته کسی داده میشود که میگوید "این شئی گیاه وحیوان است" وشما جواب میدهد که یا اینست که گیان نباشد ویا اینست که حیوان نباشد " پس معنایش اینست که " باگیاه نیست " دروغ است که بگوئی ،گیاه است ویا حیوان نیست" اگربگوئی حیوان است دروغ میباشد .ولی این شئی خالی ازایندو نمیشود ،یعنی ازعدم" گیاه بودن" وعدم حیوانیت،گرچه هردوعدم جمع میشوند ،مثل اینکه جماد باشد . پس هرمنفصلی که درآن ــ قسمی ازنقیض آن قسم هرگاه لازم ازنقیض اعم باشد ،ذکرشود ازهمین قبیل میباشد .مانند اینکه بگوئیم" یا اینست که زید دردریا باشد ویا اینست که غرق نشود "که سخن ما" غرق نشود" .لازم "دردریا نباشد" بوده و" دردریا نباشد" هم نقیض قسمی است که درقضیه منفصله ذکرشده است. ولی این لازم ازاین نقیض اعم است، زیراکه گاهی کسی دردریا هم باشد غرق نمیشود .

پس اجتماع دراین قضیه ممنوع نیست، بلکه خالی بودن ازهرد وممنوع میباشد زیراچونکه خالی ازبودن دردریا وغرق شدن درآن ،باشد ،تصورندارد .ولی جمعشان (که دردریا باشد وغرق نشود)امکان داشته وکلمه (لا یخلوخالی ــ نیست" بهیچیک ازایندوقسم لیاقت ندارد .زیرامعنای اینکه بچیزی بگوئیم ازفلان چیزخالی نیست وفلان چیزاینست که هرکدام نباشد ،دیگری هست و

این درقسم اول ازدوقسم مذکورنبوده ویاهرکدام باشد ، دیگری نیست ، و

این درقسم دوم وجود ندارد .

حصرواهمال درقضایای شرطیـــــه :

کلیت شرطیات این نیست که مقدم ویاتالی ،کلی باشد ، بلکه کلیت درقضایای

متصله اینست که اتصال کلی باشد یعنی تالی محکم به هراشتراط ووضعی کـــه

برای مقدم فرض میگردد ، باشد . درقضایای منفصله نیز ، سزاوار است که انفصال

کلی باشد ، یعنی حکم به انفصال هرمقدمه ای ازدیگری بنابرحالت ووضـــع و

اشتراطی که برای مقدم فرض شود ، شده باشد ، لفظ دال برایجاب کلی در ــ

متصل " کلما کان " ودال برایجاب کلی درمنفصل " دائما " ، ولفظ دال برسلب

کلی متصل وسلب کلی منفصل " لیس البته " میباشد .

جزئیه شرطیه اینست که حکم بربعضی قرارها وحالات وشرایط مقدم بشود گرچه

مقدم وتالی ، ذاتا کلی باشند ، لفظ دال برایجاب جزئی متصل "قد یکون" و

همین لفظ نیزدال برایجاب جزئی منفصل میباشد ، همچنین لفظ دال برسلب

جزئی متصل " لیس کلما " ولفظ دال برسلب جزئی منفصل "لیس دائما" ، میباشد .

اهمال درقضایای شرطیـــــه :

اهمال اینست که حکم به اتصال یا انفصال شود بدون متعرض شدن کلیت وجزئیت

مانند : اذا کان کذا ، کان کذا " درمتصله موجبه ومانند : اما ان یکون کذا واما ان

یکون کذا " درمنفصله موجبه ومانند "لیس اذا کان کذا کان کذا " درسالبه متصله و

مانند "لیس اما ان یکون کذا واما ان یکون کذا" .

تذکـــــر = ١ ــ قضایای متصله ومنفصله گاهی درصورت تحریفی بکار میروند مانند "آ ، ب نیست وج ، د است" . اگراین قضیه درمنفصل بکاررود بمنزلـه اینست که بگوئیم" یا اینست که آ ، ب نباشد ویا اینست که ج ، د نباشد" واگردر متصله بکاررود ، بمنزله اینست که بگوئیم" اگرآ ، ب باشد پس ج ، د نیست" یـا ج ، د نیست یا آ ، ب است" که درمنفصله بمنزله : یا اینست که ج ، د نباشد ویا بوده ودر متصله بمنزله" اگرج ، د باشد پس آ ، ب است" میباشد . همچنین مثال "ج ، د نیست الا که آ ، ب باشد" نزدیک بآن بوده واین دو صیغه افاده حصرکلی رامینمایند .

تذکـــــر = ٢ ــ گاهی "لمّا" بکاررفته ، تنها بدلالت کردن برحصراکتفـا نکرده ، بلکه برپذیرفتن ووضع تالی بلزوم ازتسلیم ووضع مقدم ، نیزدلالت میکند ودرعکس آن "لو" که برقبول عدم تالی ووضع آن بلزوم ازقبول عدم مقدم ووضــع آن ، دلالت میکند ، بکارمیرود .

جهات درقضیه شرطیــــــــه :

اعتبارجهات درقضایای شرطیه ، درمتصله سزاوارترازمنفصله میباشد . دراینجا جهت همان جهت اتصال میباشد ، نه جهت اجزاء قضیه آنچنانکه درایجـاب وسلب وکلیت وجزئیت نیزهمینگونه بود . پس متصله کلیه ضروریه اینست که اتصال درآن دائمی بوده وباهرگونه وضع مقدم ، همراه باشد چه اتصال ، اتصــال

موافقت باشد وچه اتصال لزوم . مانند (هرشئی که انسان باشد ، حیوان است وجود یه کلیه لزومیه ایکه مشتمل ضرورت نباشد اینست که لزوم از آن با هرگونه وضع مقدم موجود باشد ولی با دوام وضع دوام نداشته باشد مانند گفتار منطقیین که اگر این انسان باشد پس نفس کشنده است" یا " کلما طلعت الشمس، فهی توافی السمت" . اتفاقیه ایکه دوام تالی در آن ، با دوام مقدم، موجود باشد جهت آن ضروریه است ولی لذغین جال با هروضعی یافت میشود ، پس امکان دارد که گاهی یافت نشود . زیرا وقتی که نه لزومی بود ونه دوامی ، پس عروض هم درطرف لزوم وهم درطرف دوام ، اتفاقی خواهد بود . چه بسا ، تالی ایکه نه دوام دارد ونه لزوم ، عروض پیدا نکرده ، بلکه ، فقط امکان عروض را دارد ، لذا جهت امکان فقط درمتصله اتفاقیه وجهت وجود درلزومیه وجهت ضرورت درهردو میباشد .

تناقض درشرطیـــــات:
=============

تناقض درشرطیات بهمان نحوی است که درحملیات دانسته شد . مثلا "نقیض "کلّما کان" ، "لیس کلما کان" ونقیض دائما" اما واما" لیس دائما" ، ونقیـــض "لیس البته" ، " قد یکون) درمتصل ومنفصل میباشد . درتناقض باید اتحـــاد دوقضیه درمقدم وتالی ، جزء وکل ، زمان ومکان ، شرط واضافه وقوه وفعل رعایت رعایت گردد .

عکس درشرطیـــــات:

============

عکس درمتصله ، مقدم راتالی وتالی رامقدم قراردادن میباشد باحفظ کیفیت (ایجاب وسلب وبقاءصدق وکذب بحال خود . پس عکس سالبه‌کلیه ، سالبه کلیه وعکس موجبه‌کلیه ، موجبه‌جزئی وعکس موجبه‌جزئیه ، موجبه‌جزئیه‌بوده وسالبه جزئیه‌هم عکس ندارد . درمنفصله ، مقدم وتالی وجود نداشته ، بلکه‌هرکدام رامیتوان مقدم یاتالی قرارداده وانفصال هم بحال خود باقی باشد . ازبیـــان احکام قضایابهمین مقداراکتفا میگردد .

فصل چهـــــارم: " قیاسات شرطیه‌اقترانیـه"

======= ===

درقیاسات شرطیه‌اقتران یابین دومتصله ویابین دومنفصله ویابین یک حملی و یک متصله واشتراک یادرمقدم است ویادرتالی . همچنین اقتران یابین یک حملی ویک منفصل ویابین یک متصل ویک منفصل میباشد . ماتصمیم نداریم در این اقترانات بسط سخن دهیم زیرابعضی ازاینهادوراز طبع بوده ونتیجه‌آنها به‌سختی روشن میگردد . علاوه‌برآن ، سزاوارنیست که‌درکتابهای کم حجـــم متعرض مطالب نامأنوس شویم . لذابه‌همان قیاسائی که‌نتیجه‌گیری ازآنها موافق طبع سالم میباشد ، میپردازیم ولی کسی که‌میخواهد ازتمام ایـــن اقترانات چه‌منتج وچه غیرمنتج اطلاع یابد ، باید به‌کتابهای افضل‌المتاخرین که‌شخصاً به‌استخراج اکثراحکام اقترانات پرداخته ومنتج آنهاراازغیرمنتج جداساخته‌است ، رجوع نماید . اگرخداوند عنایتی فرمود درآینده‌کتاب جامعی

رابرای این اقترانات چه مأنوس وچه غیر مأنوس خواهیم نگاشت. اما اقتران بین دو متصله گاهی که شرکت دو مقدمه در جزء تام یعنی در مقدم ویاتالی باشد دارای نتیجه میباشد .آنوقت است که از آنها مانند حملیات سه شکل (اول و دوم وسوم)تشکیل میابد .زیرا حد مشترك یاتالی یکی ومقدم دیگری است که همان شکل اول میشود ویاتالی هردو مقدمه است که شکل دوم است ویا مقدم هردو است که در آنصورت شکل سوم میشود .شرایط حملیات نیز واجب است که در اینجا رعایت گردد شرایط حملیات عبارتست از ایجاب صغری وکلیت کبری در شکل اول وکلیه کبری وسالبه بودن یکی از دو مقدمه در شکل دوم وایجاب صغری وکلیه بودن یك مقدمه در شکل سوم . نتیجه در هرسه شرطیه میباشد . نتیجه شکل اول دو کلی ودو جزئی ونتیجه شکل دوم فقط سالبه ونتیجه شکل سوم ، فقط جزئی است .هرسه شکل در این مطلب مشترکند که در آنها قیاس از دو جزئی ویا دو سالبه وصغرای سالبه باکبرای جزئی تشکیل نمییابد .

شکل اول مانند " اگر آ ،ب باشد ،پس ج ،د است واگر ج ،د باشد ،پس "ه " "ز" است" نتیجه میدهد که" اگر آ ،ب باشد پس"ه" "ز" است. سه صورت دیگر را خودتان استخراج نمائید . شکل دوم مانند " اگرچنین باشد که آ ،ب باشد پس ج ،د است والبته چنین نیست که هرگاه "ه" ،"ز" باشد پس ،ج ،د است .نتیجه میدهد که "البته چنین نیست که اگر آ ،ب باشد ،ه ،ز است" . در اقتران بین دو منفصله ، قیاس ،از دو منفصله حقیقی تشکیل نمییابد مگر در

صورتیکه اشتراک درجزء غیرتام یعنی جزءتالی ویاجزء مقدم باشد. اقترانی که از ردومنفصله درست شده وبطبع نزدیک است فقط اقترانی است که بصورت شکل اول باشد . شرایط نتیجه دادن آن اینست که صغری موجبه جزئیه ویا کلیه وجزء مشترک ، موجبه وکبری کلیه سالبه یا موجبه باشد . مانند : " این عدد یا زوج است یافرد وهرزوجی یافقط زوج ، زوج است ویا زوج فرد ویا زوج زوج وفرد است " که نتیجه اش " این عدد یافرد است ویا زوج زوج ویا زوج فرد ویا زوج زوج وفرد " میشود . آنچه که دراقتران بین حملی ومتصل ، بطبع نزدیک میباشد اینست که اشتراک بین تالی متصل وحملی باشد نه بین تالی ومقدم . یکبار حملی راب جای کبری قرار میدهیم که درنتیجه سه شکل از آن فراهم میشود .

۱ـ اشتراک درمحمول تالی ودرموضوع حملی باشد . شرط نتیجه دادن آن بدینصورت است که اگر متصله موجبه است ، واجب است که تالی موجب وحملی کلی باشد مانند حملیات . بنابراین نتیجه شرطیه ای است که مقدمش مقدم متصل وتالیش چیزی باشد که نتیجه اش بتنهائی تالی وحملی میبود . مانند : اگرآ ، ب باشد پس هرج ، د وهرد ، ه است " که نتیجه اش اگرآ و ب باشد پس هرج ، ه است " میباشد . بقیه صورآنرا خود بیاورند .

۲ـ اشتراک درد ومحمول تالی وحملی باشد . شرایط آن ، اگرمتصله ، موجبه باشد ، همانست که درشکل دوم ازحملیات گفته ایم (کبری کلی وحملی یاتالی سالبه باشد) . مانند " اگرآ ، ب باشد هیچ ج ، د نبوده وهره ، د میباشد "

نتیجه‌میدهد که " اگرآ ،ب باشد ،هیچ ج ،هـ نیست"

۳ ــ اشتراك دردوموضوع تالی وحملی باشد .اگرمتصله موجبه‌باشد شرایط آن‌همان‌چیزهائی است که‌درشکل‌سوم حملیات گفته‌شد (موجبه‌بودن‌تالی وکلیه‌بودن‌یکی ازدومقدمه‌مانند : " اگرآ ،ب باشد ،پس هر ج ،د وهرج ،هـ است" نتیجه "اگرآ ،ب باشد ،پس بعضی ازد ،هـ است" . ولی اگرمتصلـــه سالبه‌باشد ،سه‌شکل دیگربوجود میآید که‌بعلت دوری‌ازطبع آنهارانخواهیم گفت. اگریکبارحملی‌رابجای‌صغری قراردهیم سه‌شکل دیگربوجود میآید که‌اگر متصله‌موجبه‌باشد ،شرایط آن‌همانست که‌ذکرشد ولی اگرسالبه‌باشد ،هنـوز یادآورنشده‌ایم مثال :

۱ ــ "هر ج ،ب استواگرهـ ،ز باشد ،پس هرب ،آ است"نتیجه "اگرهـ ،زباشد پس هر ج ،آاست.

۲ ــ "هرج ،ب است واگرهـ ،زباشد ،هیچ آ ،ب نیست" نتیجه‌اش" اگرهـ ، ز باشدهیچ ج ،آنیست.

۳ ــ" هرج ،ب است واگرهـ ،زباشدپس هرج ،آاست" نتیجه‌اش اگرهـ ،ز باشد ، پس بعضی ب ،آاست" .

اما اگردراقتران‌بین‌منفصل وحملی ، حملیه‌صغری‌باشد قیاسی که‌بطبع نزدیک‌است بصورت شکل اول میباشد .بدینصورت که‌حملیه‌موجبه‌ومحمول‌آن‌موضوع ،تمـــام اجزاء منفصله‌ومنفصله‌کلیه‌باشد .مانند "هرمتحرکی جسم است وهرجسمی یاگیاه

است یاجماد ویاحیوان ــ پس هرمتحرکی یاگیاه است یاجماد ویاحیـــوان که ازراه شکل سوم نتیجه داده ولی ازراه شکل دوم نتیجه نمیدهد . اگرحملیه کبری باشد ، یایك قضییه است ویاچند قضییه . اگرچند قضییه باشد یاهمه دریك محمول مشترکند ویامشترك نبوده ، بلکه برای هرکدام یك محمول جداگانه میباشد . قسم نزدیك به طبع همانست که اقتران ازچند حملیه بتعداد هرجزء ازمنفصل ، متشکل گردد . وواجب است که آن حملیات مشترك درمحمول واحد بوده وبصورت شکل اول باشند . همچنین باید ، منفصل واجزایش موجبـــه و حملیات کلیه بوده واجزاء منفصله درحد یکه هماں موضوع است اشتراك داشته وهرحملی بااجزاء منفصلش دریك جزء ، مشترك باشند . بنابراین نتیجه حملیه میباشد . این استقراءتام بوده که بعداً "معنای آنراخواهیم دانست . افضـل المتاخرین نام این اقتران را " قیاس مقسم " گذارده است . مانند : هرمتحرکی یاحیوان است یاگیاه ویاجماد * وهرحیوانی جسم وهرجماد وگیاهی جســم است ، پس هرمتحرکی جسم میباشد " . گاهی هم بصورت شکل بوده ، وشرط بین اجزاء منفصل وحملیه همان شرط بین دوحملی درشکل دوم میباشد . ولی به صورت شکل سوم نمیشود ، مگردرصورتیکه منفصله موجبه بوده ودریك کلی شرکت داشته باشند . یعنی دراجزاء منفصله ویادراجزاء حملیه . کلی ای باشد کــه مشارکت کلی ویاجزئی دیگری ازنظایرین باشد . ولی اگرحملیات فراوانی بوده که درمحمول واحد شرکت نداشته باشند ، شرایط همان است که متذکرشدیـم

جزاینکه نتیجه منفصله بمعنی منع خلواست نه عدم اجتماع وموضوع نتیجه همان منفصله بوده ومحمول های منفصله همان محمولهای حملیات میباشد . مانند "هر عددی یا زوج است یا فرد وهر زوجی به دو جزء متساوی تقسیم میگردد وهیچ فردی بدو جزء متساوی تقسیم نمیگردد . پس هرعددی یابدو جزء متساوی تقسیم میشود ویابدو جزء متساوی تقسیم نمیشود " . اگر حملیه یکی باشد نتیجه نیز منفصله بمعنای خالی نبودن بوده واجزاء آن همان اجزاء منفصله ای که جزء قیاس است میباشد ولیکن محمول قضیه بجای موضوع حملیه است . اما در اقتران بین متصل ومنفصل اگر در جزء تام باشد سزاوار است که متصله صغری و منفصله کبری ومنفصله موجبه ویکی از آندو کلی باشد . ولی اگر هردو کلیه نباشد ، نتیجه هم کلیه نخواهد بود . پس صحیح است که بگوئیم نتیجه اش متصله ویا منفصله است . مانند "اگر خورشید طلوع کند روز است . ویا اینست که روز باشد ویا اینست که شب باشد " . ولی اگر در جزء غیرتام باشد آنکه بطبع نزدیک میباشد ، واجب است که محمول تالی موضوع در اجزاء منفصله وتالی کلی موجب باشند . در اینصورت نتیجه انفصال باقیمانده تالی بوده ونتیجه متصله منفصله تالی میباشد . مانند "اگر این شئی زیاد باشد پس دارای عدد است وهرصاحب عددی یا زوج است ویافرد " که نتیجه اش میشود "اگر این شئی زیاد باشد یا زوج است ویافرد " .

باید دانست که هراقترانیکه بین حملیه وشرطیه ممکن باشد ، نظیر آن هم بین متصله و همان شرطیه ممکن میباشد ، بشرط اینکه آن جزء شرطی هم متصل باشد . پس

اشتراك بین این مقدمه متصله و آن جزء متصل یا در مقدم و یا در تالی حاصل میشود . در این کتاب ذکر اقترانات شرطیه بهمین اندازه کافی است .

چه ب امکان این اعتراض بوده که گفته شود " اصلا " نیازی باین قیاس های شرطیه نیست . زیرا گرچه هیچکدام از قضایای شرطیه روشن نبوده بی نیاز از قیاس نمیباشند ، ولی میشود آنها را به حملیات برگشت داد . مثلا " در متصله گفته شود " ج " د است لازم آ ، ب است ، میباشد " . و در منفصله گفته شود " ج ، د است مانند آ ، ب است میباشد " . پس در مورد بدل آنها باید به قیاسات حملیه اکتفا گردد " .

جواب اعتراض اینست که اگر ما بخواهیم ، در فن منطق ، از پیش خود ، موئنه فراوان ساختن قیاسات را که مطلوبی را بدست میدهند ، بواسطه قائم مقامهائی که دارند ، کم کنیم لازم بود که فقط بشکل اول که منتج مطالب هر چهار شکل است ، اکتفا بنمائیم . بلکه اکتفا ٴ بهمان قیاسی که نتیجه موجبه و یا سالبه میدهد کافی است . زیرا که امکان برگشت دادن موجبات بسوالب وسوالب به موجبات معدوله میباشد . در حالیکه بآن اکتفا نکرده برای هر مطلوبی آنچه را که ممکن است طریق بآن مطلوب واقع گردد برشمردیم تا فن را بکمال رسانده و از تغییر دادن قضایا از نظم طبیعی خود ، بی نیاز باشیم . بنابراین چه اجباری وجود دارد که اختصار را برگزیده و تنها بریك راه جمود نمائیم ؟ راهی که بکار بستنش ممکن نیست مگر اینکه با مشقت قضایا را از وضع طبیعی خود تغییر دهیم . علاوه بر این غرض ما

اینست که راهی را ارائه دهیم که ما را به نتیجه شرطیات ، بمناسبت اینکه شرطیه اند برساند . درصورتیکه قیاسات حملیه این نوع نتیجه را نخواهند داد . و دیگر اینکه اکثر مطالب هندسی ، شرطیه است بنابراین ، با این بیان نتاهی این اعتراض آشکار میگردد .

فصل پنجم : " قیاسات استثنائیه "

اکنون که از قیاسات اقترانیه حملیه و شرطیه فراغت یافته ایم شایسته است که به بیان استثنائیات بپردازیم :

تعریف استثنائیات : استثنائیات ، قیاساتی هستند که مطلوب و یا نقیض آن به الفعل در آنها موجود باشد . قیاس استثنائی قیاسی است که از یك مقدمه شرطیه و یك مقدمه استثنائیه فراهم شده و یك جزء از شرطیه و یا نقیض آن استثناء شود و جزء دیگر یا نقیض آن جزء دیگر را نتیجه بدهد . پس اگر یکی از دو جزء شرطیه که مستثنی شده است ، حملی باشد ، مقدمه استثنائیه هم حملی خواهد بود . همچنین اگر شرطی باشد مقدمه استثنائیه هم شرطیه خواهد بود . ولی اگر شرطیه متصله باشد جزء استثناء خود مقدم و یا نقیض تالی را نتیجه نمیدهد . همچنین استثناء نقیض مقدم و یا خود تالی نتیجه بخش نخواهد بود . و هرگاه خود مقدم استثنائیه شود خود تالی را نتیجه میدهد مانند " اگر این انسان باشد پس حیوان است ، ولی آن انسان است " که نتیجه میدهد " آن حیوان است ، اما اگر ، نقیض مقدم را از آن استثناء کرده و بگوئیم : " ولیکن انسان نیست " آن حیوان است و آن حیوان نیست " لازم —

نمیآید . عده‌ای معتقدند که هرگاه مقدم و تالی متلازم باشند ، هریک از آن دیگری بلزوم عکس میشوند پس در آن ، هم استثناء نقیض مقدم و هم عین تالی نتیجه میدهد . ولی حق اینست که این سخن پسندیده‌ای بحسب صورت قیاس نیست . لازم بحسب صورت آن چیزی است که از خود صورت لازم آید ، بطوریکه اگر تنها صورت مجزا از ماده مراد در ذهن احضار نمائیم ذهن بلزوم شئی از آن صورت حکم میکند . مثلا "آنچه از مفهوم "اگر آ ب باشد پس ج ، د است لازم میآید "وجود "ج ، د است در وقت وجود آ ، ب است ، لازم میباشد و اینکه وجود آ ز ب است (در وقت وجود ، ج ، د است" میباشد . و یا اینکه وجود ج ، د است بدون آ ، ب است ، تصور ندارد ، امری است که ربطی بصورت مقدمه نداشته و فقط از ماده‌ای بدون ماده‌ای دیگر دانسته میشود . اگر ما بهره‌های لازمه را بحسب مواد مخصوص ، رعایت بنمائیم ، از شکل سوم حکم خواهیم کرد که گاهی منتج کلی است در صورتیکه محمول مساوی موضوع باشد . همچنین در صورت سوم و چهارم از شکل . اول اگر موضوع صغری مساوی محمول باشد ، بکلیت نتیجه حکم مینمائیم . در بعضی موادی که حمل و وضع متساوی باشند ، حکم به منعکس شدن کلی موجب بکلی موجب میکنیم ولیکن این بحث ها از نظر صورت خارج از مفهوم قضایا و مقدمات بوده و توجهی بآنها نمیشود . اگر شرطیه منفصله باشد ، یا حقیقیه است که مانع خلو و اجتماع میباشد و یا غیر حقیقیه است . حقیقیه یا دارای دو جزء و یا دارای اجزاء متناهیه و یا دارای اجزاء غیر متناهی میباشد . اگر

دارای دو جزء باشد ، استثناء عین هریك نقیض دیگری را واستثناء نقیض یکی عین دیگری را نتیجه میدهد . مانند " این عدد یا زوج است ویا فرد ، ولیکن زوج است" پس نتیجه میدهد که "آن فرد نیست . ولیکی فرد ، زوج نیست" ولیکن زوج نیست پس فرد است" . واگر دارای اجزاء متناهیه باشد ، استثناء عین هرکدام ، نقیض بقیه ویا منفصله سالبه مرکب از بقیه را نتیجه میدهد . مانند : هرعددی یا زوج زوج است یا زوج فرد ویا زوج زوج وفرد یافرد اول یافرد مرکب ولیکن زوج زوج است که نتیجه اش یا نقیض بقیه است" آن زوج فرد وزوج زوج و فرد وفرد اول مرکب نیست" ویا منفصله سالبه از بقیه میباشد " مانند " عدد زوج فرد یا زوج زوج وفرد ویافرد اول ومرکب نیست" . ولیکن اگر نقیض یکی را استثناء کرده بگوئیم " ولیکن زوج زوج نیست" نتیجه اش میشود "آن ، یا زوج فرد است یا زوج زوج وفرد ویافرد اول یافرد مرکب است" واگر دارای اجزاء غیرمتناهیه باشد ، فایده ای دربکاربردن آنها نمیباشد . زیراکه رفع تمامی ، بخاطر یکفرد ممکن نبوده ووضع یکی برای رفع دیگری مفید نمیباشد . برای اینکه اگرغرض همان چیزی است که وضع شده است پس وضع آن مستفاد ازقیاس نمیباشد واگرغرض چیزی باشد که رفع شده است ، پس آن غیرمتصور میباشد " غیرحقیقیه اگر مانعه الخلو باشد ، استثناء نقیض ، عین دیگری را نتیجه میدهد . ولی استثناء عین یکی ، عین دیگری را نتیجه نمیدهد . مانند " یا اینست که زید دردریا باشد ویا اینست که غرق نشود ــ ولیکن دردریا نیست" نتیجه اش" پس زید غرق نمیشود"

ولی اگربگوئیم " ولیکن غرق میشود " نتیجه‌اش میشود " پس زید دردریا است مقصود مان ازدریا آبی است که فراگیرنده باشد . دراینجا اگرعین یکی را استثناء نمائیم منتج نخواهد بود . مثل اینکه بگوئیم " ولیکن دردریاست " که نتیجه‌اش " غرق میشود " است نه " غرق نمیشود " ویا بگوئیم " ولیکن غرق نمیشود " نتیه‌اش " زید دردریاست " میباشد نه " دردریا نیست " .

بعضی ازاقسام این نوع قیاس استثنائی ، بطورتحریفی بکارمیرود . مانند " زید غرق نمیشود ویا که درآب است " ویا " زید غرق نمیشود ، پس او درآب نیست " پس هر قیاس تحریفی که دوجزء آن مانند دوجزء باشد ، استثناء نقیض هرجزء عین جزء دیگررا نتیجه میدهد . وهرقیاس تحریفی که یک جزء آن مانند جزء اصل باشد ، استثناء نقیض جزء موافق جزء اصل ، نقیض جزء مخالف را نتیجه میدهد . همچنین نتیجه استثناء عین جزء مخالف ز عین جزء موافق است . قاعده نتیجه‌گیری درمنفصله‌ای که مرکب ازدو سالبه باشد ودرمحرف آن که هردوجزء ویایک جزء آن موافق اصل باشد ، بهمان صورتی است که یاد آورشدیم . مانند : " یا اینست که این گیاه نباشد و یا اینست که جماد نباشد " پس گاهی این را بصورت " این گیاه نباشد ویا اینست که جماد نباشد " پس گاهی این را بصورت " این گیاه نیست وجماد هم نیست " تحریف مینمائیم . پس استثناء نقیض هرکدام ازدو جزء تحریفی دوم عین دیگری را نتیجه میدهد . ولی درتحریفی اول نتیجه استثناء نقیض جزء موافق جزء اصل نقیض جزء مخالف واستثناء عین مخالف ، عین موافق را نتیجه میدهد .

ماپیش ازخود مان بدست آوردن عین موافق ازاستثناء عین مخالف رادرقیاس های تحریفی مانعه الخلو ازهیچکس مشاهده نکرده ایم. توفیق همگان ازخداوند متعال است. واگرمانعه الجمع باشد، نتیجه استثناء عین یکی، نقیض دیگری میباشد. مانند " یااینست که این عدد زاید یاناقص میباشد — ولیکن زائد است" پس نتیجه میدهد که "ناقص نیست" ویا "ولکن ناقص است" که نتیجه اش "زائد نیست" میباشد. ولی استثناء نقیض یکی نتیجه نخواهد داشت. مثل اینکه در مثال بالا گفته شود "ولکن زائید نیست" ویا "ولیکن ناقص نیست" که در اینصورت نتیجه اش نه " ناقص است" ونه "زائد است" ونه نقیض یکی ازآندو میباشد. باید دانست که تمامیت قیاسهای منفصله به قیاسهای متصله میباشد مثلا "درمنفصله حقیقیه که لفظ "لایخلو — خالی نیست" برآن داخل میشود، مثل اینست که بگوئیم "الا مرازاین واین خالی نیست " یعنی اگرمطلب بیرون ازاین واین نیست وهرد وهم جمع نمیشوند پس این یکی که نباشد، حتما "آند یگری هست. ویاآن یکی که هست پس دیگری نمیباشد. این همان متصله است در هریک ازدوقسم غیرحقیقیه چیزی پنهان است که اگربآن تصریح شود، — تبدیل بیک متصله ویک منفصله میگردد. ولی درمانعه الخلومثل اینست که بگوئیم" یااینست که زید دردریاباشد ویااینست که درد ریانباشد، اگردر دریانباشد، غرق نمیشود " که نقیض یکون درتقد یرگرفته شده بود ولا زمه اش که لا یغرق باشد، درکلام ایرادگردیده بود. ووقتی که تصریح به نقیض شده به

متصله ومنفصله برگشت . ولی در مثال مانعه الجمع تقدیر بدینصـــورت میباشد " یا اینست که گیاه باشد ویا اینست که نباشد ، اگر نباشد ممکن است که جماد باشد " .

فصل ششـــم : " قیاســـــات مرکبـه "

==========

قیاس ازدو مقدمه تنظیم میگردد . زیراکه مجهول دانستن مطلوب بچیزی غیراز خودش میباشد . وآن چیزلا بد باید ، نسبتی با مطلوب داشته باشد که بسبب همان نسبت دانسته شود . این نسبت یا به مجموع مطلوب ویا به جزء جزء آن ـ میباشد ـ پس اگر به مجموع آن باشد ، باید طوری باشد که مطلوب ، وضع ویـا رفع شئی رالازم داشته باشد که این همان قیاس استثنائی است . واگر نسبت به جزء جزء مطلوب باشد ، بناچار باید این نسبت طوری باشد که بین دو جزء ـ مطلوب را نسبتی ایجاد نماید که در ثبوت حکم دخیل میباشد . وآن هنگامـی است که یك چیزی که جامع طرفین مطلوب میباشد بدین نحودر کلام باشد کـه

۱ ـ آن شئی واحد برای یکی ثابت شده وآن دیگری برای آن شئی واحد ثابت یـا ازآن سلب گردد .

۲ ـ آن شئی واحد برای یکی ثابت وازدیگری سلب گردد ۳۰ ـ هردو طرف برای آن شئی واحد ثابت گردد ۰ ٤ ـ یکی برای آن شئی واحد ثابت ودیگری ازآن سلب شود . اینها همان فروع اشکال سه گانه حملیه بوده که مرکب ازدو مقدمه میباشد و ممکن است که همه فروع را به شرطیات اقترانیه نیزارجاع نمائیم ۰پس هرگاه دو

مقدمه بنحو مذکور منظم گردید ، در بدیست دادن مطلوب کافی میباشد ولیکن گاهی برای رسیدن بیت مطلوب مقدمات فراوانی تنظیم شده گمان میشود که یك قیاس میباشد . درصورتیکه چنین نبوده ، بلکه چندین قیاس میباشد که برای بیان دو مقدمه ، قیاس قریب به مطلوب ویا پیش از دو مقدمه آورده شده است .

گاهی چونکه دو مقدمه قیاس روشن نیستند ، بقیاس دیگری که بحسب احتیاج مطلوب اول واسطه میگردد ، احتیاج پیدا میکنند . وچه بسا که باین مقدمات بی دربی ، استقراء وتمثیل نیز ضمیمه گردیده ونتیجه "قیاس مرکب" تشکیل یابد .

قیاس مرکب یا "موصول" است ویا "مفصول" . موصول آنست که نتایج از آن حذف نشده بلکه بالفعل ، یکبار بعنوان نتیجه ویکبار بعنوان مقدمه ذکر شود مانند "هرب ، ج وهرج ، د است . پس هرب ، د است" وبعد میگوئیم "هرب ، د وهرد ، هـ است" . مفصول آنست که نتیجه از آن کنار گذاشته شده وذکر نگردد مانند : هرب ، ج وهرج ، د وهرد ، هـ است پس هرب ، هـ میباشد" .

تذکر = بعضی از محدثان یك قسم قیاس را ذکر کرده ومعتقدند که غیر از قیاسات بسیطه میباشد . درصورتیکه این چنین نبوده ، بلکه از همین قیاساتی است که نتیجه از آن حذف شده است مانند " اگر خورشید طلوع کند

روزموجود است واگرروزباشد (عشی میبیند . ولیکن خورشید طالع است"
نتیجه میدهد "پس اعشی میبیند" . دراینجا این نتیجه از نتیجه دیگری که
حذف شده وتصریح بآن نشده استگرفته شده است . آن نتیجه را بدوگونه
میتوان مقدّر گرفت :

۱ ـ بنحوه‌ای که افضل المتاخرین فرموده است ، باینکه نتیجه مخدوفه "روزموجود است" بوده که گویا مقدم مقدمهٔ اولی که "خورشید طالع است" رااستثنا کرده از آن "روزموجود است" رابدست آورده که ازوجود "روز" قهرا "پس اعشی میبیند لازم میآید . ووقتی که مقدمهٔ اولی رادرقیاس استثنائی بکاربردیم ، بناچارهمان نتیجه مخذوفی که وی یادآور شده است ، بدست میآید .

۲ ـ نحوه‌ای است که مازحمت آنرا متحمل شده‌ایم ، باینکه هردومقدمه برای قیاس اقترانی شرطی مرکب ازدومقدمه متصله بکاررود که اوسط تالی یکی ومقدم دیگری باشد که نتیجه مخذوفه "اگرخورشید طلوع کند پس اعشی میبیند" بوده وهروقت که "خورشید طالع است" وضع شود ، ازآن "پس اعشی میبیند" بدون فرض حذف "روزاست" لازم میآید .

فصل هفتــــــم :
=========

" قیاس خلــــــــف "

ازجمله قیاسات مرکبه ، قیاس خلف میباشد . قیاس خلف ، اثبات حقانیت مطلوب به ابطال نقیض آن میباشد . زیراکه حقیقت ازشئی ونقیض شئی بیرون نیست . پس وقتی که نقیض باطل شد مطلوب ثابت میشود .

قیاس خلف مرکب ازد وقیاس اقترانی واستثنائی میباشد وصورت آنچنیـــن است" مطلوب اینست که آ ، ب است" وسپس میگوئیم ؛ اگرهرآ و ب نباشـــد پس هرآ ، ب نیست وهرج ، د نیست" . این مقد مه برای مقد مه ای بوده وقیاس اقترانی مرکب ازیک مقد مه متصله ویک حکمیه میباشد که نتیجه اش " اگرهرآ ، ب نباشد ، پس هیچ آ ، ج نیست ، بوده وسپس این نتیجه را استثنا ٔ قرارداده و میگوئیم" اگرهرآ ، ب نباشد پس هیچ آ ، ج نیست ولیکن هرآ ، ج است" در اینجا نقیض مقد م که (هرآ ، ب است) رانتیجه مید هد . پس بطورخلاصــه . خلف راجع است به گرفتن نقیض مطلوب وضمیمه کرد ن آن با مقد مه صادقه ، بصورت یک قیاس تانتیجه د هد ، نتیجه محالی راکه ازآن بمحال بود ن نقیــض استدلال شود . چون فرض براینست که ازمقد مه صادقه وازترکیب صحیح کــه محال لازم نمیآید ، پس لا محاله مطلوب لزوم محال ازنقیض میباشد . پــس نقیض محال بوده ولی نقیض آن که خود مطلوب باشد حق است .

تذکـــــر = ۱ ـ نتایج چهارگانه ایکه ازقیاسات بدست میآید بجزموجبه

کلیه را میتوان از هر شکلی به سبب خلف بیان نمود . ولی کلیه موجبه را بد و شکل دیگر علاوه بر شکل اول میشود بیان کرد . بعلت اینکه نقیض نتیجه موجبه کلیه ، سالبه جزئیه بوده و چونکه سالبه است ، نمیتوان آنرا صغرای شکل اول قرار داد . همچنین ممکن نیست بتوان آنرا کبری قرار داد چونکه جزئیه است . ولیکـــن میتوان آنرا صغرای شکل دوم وکبرای شکل سوم قرار داد . اما سالبه کلیه را بهر سه شکل میتوان بیان کرد . چونکه نقیض موجبه جزئیه بوده و میشود آنرا صغـرای اول ودوم وصغری کبرای سوم قرار داد . اما نقیض سالبه جزئیه ، موجبه کلیه بوده وواضح است که میتواند صغری کبرای هر سه شکل قرار گیرد .

تذکـــــــر = ۲ــ خلف معی (قیاس خلف) را میتوان بقیاس مستقیم بـــر گرداند . بدین نحو که نقیض تالی را گرفته ومقد مه صادقه ضمیمه نمائیم که در این صورت بطور مستقیم همان مطلوب اول را نتیجه داده ولازم نیست که قیاس ــ مستقیم بهمان شکلی که خلف معی در آن بکار رفته بود برگرد د . مثلا ً اگر مطلوب ما موجب باشد ، شکی نیست که بیانش از راه خلف به شکل دوم وسوم میباشـــد . ولی وقتی که بقیاس مستقیم برگشت . شکل اول میشود . واگر سالبه کلیه باشد ؛ ــ بیانش از راه خلف بهر سه شکل ممکن میباشد . ولیکن اگر مقد مه صادقه ، سالبه باشد وبه هیئت شکل اول ویا دوم استعمال شود ، اگر به قیاس مستقیم برگرد د ، شکل دوم میشود واگر به هیئت شکل دوم بکار رود هنگامیکه به قیاس مستقیم برگرد د شکل اول میشود . مقد مه صادقه اگر موجبه باشد ، در بیان ممکن نیست که از راه خلف معـــی

بکاررود مگر در شکل اول وسوم . پس در صورتیکه مقدمه صادقه در هر دو کبری بوده باشد ، برگشت از آن دو به قیاس مستقیم فقط از شکل دوم است واگر در سوم صغری بوده باشد ، برگشت به قیاس مستقیم از راه شکل اول میباشد .

بیان موجبه جزئیه از راه خلف معی ، بهر سه شکل ممکن بوده وهر وقت که بقیاس — مستقیم برگشت کند ، شکل اول ، سوم وشکل سوم ، اول میگردد . ولی در شکل دوم ، اگر مقدمه صادقه کبری بوده است ، بشکل اول واگر صغری بوده است بشکل سوم برمیگردد .

همچنین بیان جزئیه سالبه ، از راه خلف ، بهر شکل ممکن بوده ومقدمه صادقه ای که به نقیض ضمیمه میشود ، جایز است که موجبه ویا سالبه هم در شکل اول وهم در شکل سوم ، باشد . اگر موجبه ودر هر دو کبری شده باشد ، در وقت برگشت به قیاس مستقیم ، شکل دوم خواهد شد . واگر در هر دو شکل صغری بکار رفته باشد از اول به سوم واز سوم به اول برمیگردد . واگر سالبه بوده ودر هر دو جز کبری بکار نرود ، از هر دو شکل به شکل دوم برمیگردد . ولی در شکل دوم ، ضمیمه شدن مقدمه صادقه به نقیض ممکن نبوده مگر اینکه سالبه باشد . پس اگر کبری شود به اول واگر صغری شود به سوم برمیگردد .

وآنطوریکه از گذشته حدس میزنیم ، خود توانائی آزمایش کردن آنچه را که باختصار نقل نمودیم ، دارید .

پایان رساله ختم تحصیلی

" ۲۵۳۵ – ۲۵۳۶ "

محمد اخلاص






دانشگاه فردوسی

دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی

پایان نامهٔ تحصیلی

ترجمهٔ قسمتی از کتاب

البصائر النصیریه فی علم المنطق

به راهنمائی استاد ارجمند جناب آقای

دکتر یزدی مطلق

نگارش

محمد اخلاص

۲۵۳۵-۳۶